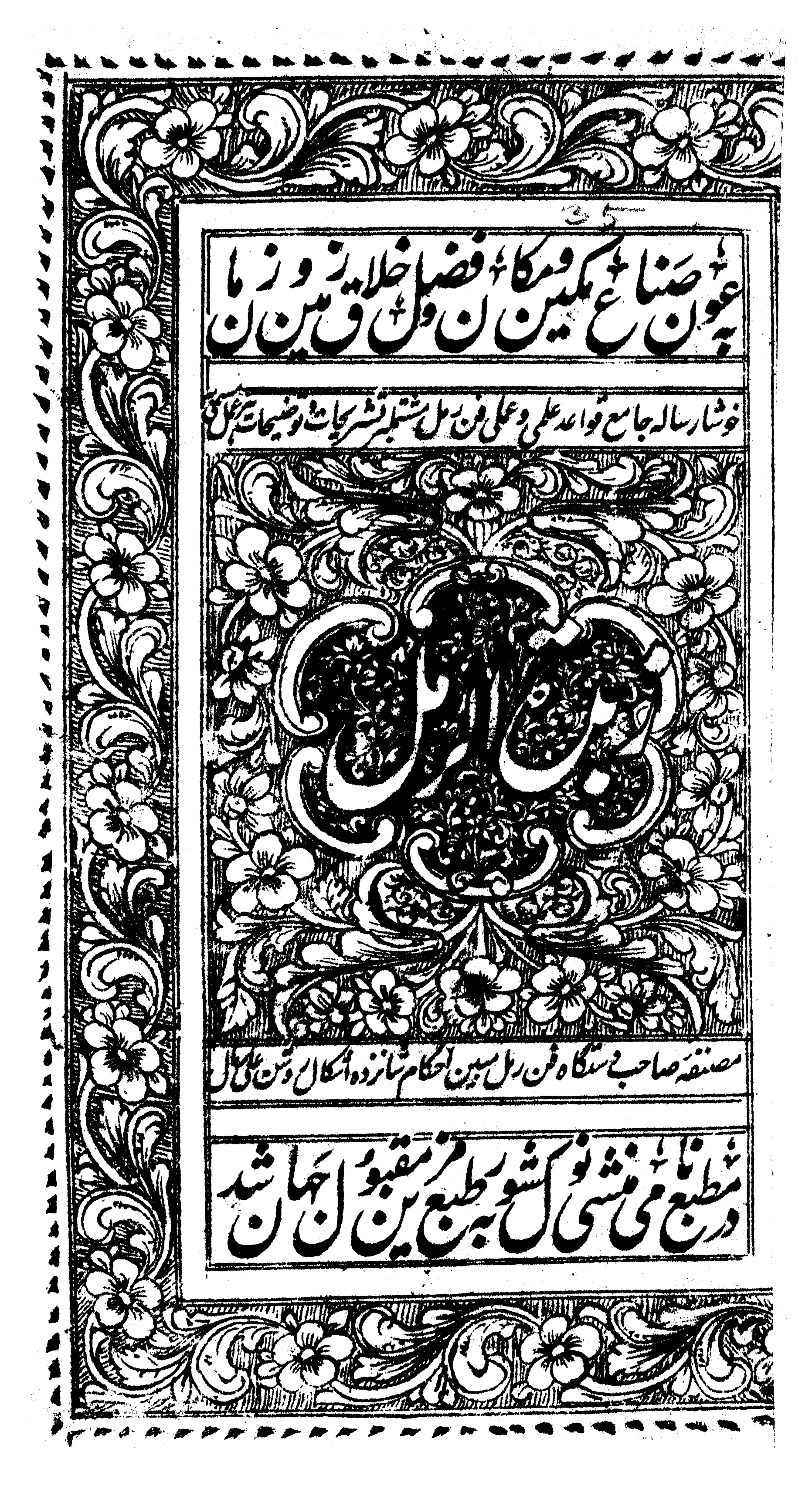


بعون صانع بیمکین ومکان فضل خلاق زمین و زمان

خوشا رساله جامع قواعد علمی و عملی فن رمل مشتمل بر تشریحات و توضیحات عملی

مصنفه صاحب دستگاه فن رمل مبین احکام شانزده اشکال روشن علی ... ل

در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع رسید مقبول جهان شد

احکام او **باب اول** در تعریف منسوبات اشکال فی البیان لحیان شکل اول علم رمل
لحیان مذکر است ناری و شرقی و کانی و سعد اکبر خارج است دلالت کند بر ضحک و خنده و گرم و خشک است
از طبقات انسانی انبیا و صاحبان الهام و بر اهل سعادت و طالبان مقاصد عالیه و بر مردم کوچک سر
و کثیر اللحیه خوش خلق فصیح زبان از اشراف قوم علما و اهل قرآن و حکیم و ندیم و صاحب تدبیر و باهمت و
فراخ چشم و فراخ سینه و پیشانی پهن و باریک میان و گشاده ابرو چشم سیاه و سفید رنگ اندکی بسرخی مایل
خوب اندام کوتاه گردن میگوی سوی نیکو اطوار و موزون الحرکات تیز فهم خوش آواز بر قول او اعتماد
توان کرد و دوستی را شاید و بر روی یا پیشانی یا بر گردن خالی باشد بالدار و بهره مند بزرگ ریش بود
از مواضع بر کوههای بلند و بر عمارات عالیه بلند چون کوشکهای و گنبدها و مساجد و مدارس و از تعمیرات
و محکمه قضا و دار الاحتساب و مجلس اکابر و خرگاه پادشاه و از اقمشه باریک و آخر شش پهن باشد از الوان
سفید و زرد از ملبوسات بر نرمی و لطافت از طعوم الحلاوة چون نبات و کشنیزی که با اندک تلخی مایل
باشد از روایح بر آنچه خوش و معتدل بود چون بخورات عطر و امثال آن و از ماکولات بر آنچه شیرین
خوش طعم بود چون حلوه و غیره خصوصا بر قند و نبات و شکر و خرما و سیب از اشجار بر انجیر سیب
خرما و درخت صندل از اوقات بر هنگام طاعت صبح تا حین طلوع آفتاب و از حیوانات غیر طایر
بر اسپان و کرگدن و از طیور طاوس و تذرو و خروس و هما و از امراض بر مرضهای دماغی یرقان
و صداع و شقیقه و درد گوش و دندان و اورام سر و گوش از ادویه بر تاج خروس از عطریات کشنیز
عود و عنبر از جواهر بر مبلغی و غیر مسول قیمت یاقوت سرخ فام و اعلی و لعل و لورک تاری و از
اجناس حیوانات چون دندان ماهی و شاخ کرگدن و قاز بحری و کوهی و چیزهای منقش و از فصول
بر آخر ربیع از شهور بر رمضان از بروج بر قوس و از کواکب بر مشتری از اقالیم بر اردبیل و روم و ممالک
بر خراسان از بلاد معتبره مصر و بغداد و شیراز نیشاپور و مکه مبارک و مشهد مقدس و طوس [illegible] و فیروزآباد
و خوارزم و مرو و نجف مشهدی و دجله و از تاج بر طاقیه و خود و دستاره از فواکه خرما و انجیر و کشمش و
پسته و مویز و هر چه شیرین باشد از حبوبات بر گندم پاک کرده و نخود از مسامع بر سمع و از نفیس بر کتب سماوی

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس مر صانعی را که هر ذرات مکونات را نمودار خود ساخته بر صاحب نظران دوربین و هوشمندان
خرد گزین چون روز روشن است و بر مقربان بارگاه خود جهت نمودار این معنی از ذرات ریگ احوال
هر یک از تحت الارض تا فوق الافلاک چون صورت آئینه وا پرداخته که کیفیت کما حقه باز شناسند زهی
سعادتمندی و خوشا بخت بلندی که در تحصیل این علم شب را بروز و روز را بشب رسانند میگوید عقیدتمند
داحقر الانام روشن علی نام که چون از صحبت بزرگان ایام این معنی را حاصل ساخته بر صفحه کاغذ
ثبت نموده به زبدة الرمل موسوم ساخته هر کسی را که ازین نسخه فائده بهم رسد نیازمند را بدعای خیر یاد
آرد و این کتاب مشتمل است بر پنج باب که هر یک باب ازین ابواب گلشنی هست چون گلزار بهار و آثار قدرت الٰهی
را نمودار بعجز دل این مقدمه را ملاحظه نماید و حرف غرور و خودستائی هرگز در میان نه آرد که موجب خفای
این علم همین است باب اول در تعریف منسوبات اشکال و صفت دائره اعداد آحاد و عشرات
و مئات و الوف وغیره باب دوم در بیان دائره مسکن و احکام او باب سوم در بیان دائره
ابنج و احکام او باب چهارم در بیان دائره بروج و احکام او باب پنجم در بیان دائره دنیائی

از ساز ها بیرنی از اجساد معدنی چون قلعی و نقره از فواکه معتدل از احجار مرصع سعید حجر الیهود و ثمین معدنی
از اجناس پرخاک طلا و نقره و بیضه مرغ و چیزهای مضروب و منقش از حیوانات غیر طائر گور خر و یوز
بچه یحنی خانگی و میش کوهی و سگ و از طیور پر کلنگ و مویچه و کبک دری و مرغ خانگی از زمان و اوقات
مستقبل و هنگام گرمی معاملات بازار در صباح از امراض کنف از ادویه کلفه و گلشکر و گل انگبین از
فواکه خشک شیرین از فصول اوسط ربیع از شهور جمادی الآخر از بروج برا سد از کواکب بر شمس و
از ملبوسات رنگین و ملبوس با قیمت از اقالیم بر آخر بلاد چهارم از ممالک بر غور و غرصان و ملوته و
کشمیر و بدخشان از بلاد معتبر و سلطانیه بلخ و حلب و غزنین و همدان و قزوین از خصوصیات اوضاع
و اشباه بر شخصی که با پسر و مادر بخششی دارد و نیز صاحب پنج خانه است اول صاحب خانه دوم است از
دایره سکن نیز صاحب خانه یازدهم است از دایره اصح و از دایره حرف نیز صاحب خانه نهم است و
از دایره مزاج نیز صاحب خانه ششم است و از دایره عدد نیز صاحب خانه پانزدهم است و از دایره
عناصر طول شش عدد دارد و عرض هم شش عدد دارد و پس هر دو را ضرب کردیم سی و شش عدد گردید
پس عمق سی و شش عدد شد که برای جالش بکار آید

در بیان قبض الخارج بقاعده سکن

بیضه مذکر است و بادی است و معدنی و گرم و خشک و شرقی است و لالت بر جنگ و کینه میکند
و نحس خارج است از طبقات انسانی دلیل بر شخصی آشفته و دروغ گوی و سوگند بدروغ میخورد
و اعتماد نشاید بر او پر فساد و بیموقع بود و در هزل افراط کند از طبقات بر صیادان صحرا و قطاع الطریق
و ظلم کنندگان و حرام خواران و بداخلاق و بدکار و ستمکار و اهل خیانت ستمگران و بی دینان و بر حلیه مردم
کوچک سر و بزرگ پای سیاه موی کوتاه قد بد رنگ میان باریک گرد چشم ابله روی کژ منظر کوتاه بلوت
بد آواز کم گوشت بر روی بود در سینها گوشت بسیار دارد و بر روی یا بر اعضا نشانی باشد گاه گاه خشم
پیش گیرد و بعضی گویند بر سینه کو موی بسیار بود بر روی یا بر جبین داغ یا جراحتی باشد از مواضع بر
سیاست گاه و بازار آتش کاران و کوره های و مقام قطاع الطریق و خرابه و مقامهای خوش نما و

نیز دلیل است و از روزها دوشنبه خانهٔ پنجشنبه مزاج دارد و از حروف الف بخانهٔ اول و از ایز دلیل سکن
صاحب خانهٔ اول است و از راه حرف هشتم صاحب خانهٔ اول است و از راه عناصر صاحب خانهٔ اول است
و از راه عدد صاحب خانهٔ دوم است که سه عدد دارد و از راه مزاج صاحب خانهٔ ششم است که صاحب
آن مشتری است و طول هفت دارد چراکه هفت نقطه موجود دارد و عرض یک دارد چراکه نقطه فرد را
عرض نهاده‌اند چون هفت را با یک ضرب کردند همون هفت حاصل آمد پس عمق هفت شد و این برای رزقش بکار آ

در بیان قبض الداخل بقاعده سکن

ماده است خاکی است و جنوبی است بد کانی است سعد داخل است دلالت لذت و عیش است
و گرم تر هست از طبقات انسانی بر عاقل و حساب‌دانی و حاضرجواب مردے مربع باشد نه فربه لاغر
موی بسیار دارد و سرخ و سفید اندکے بزردی مائل و باشد که گندم گون بود تیزبین و نیکو روی
و روزی حلال خورد و خیرگوے و خیر انگیز حکیم طبع علما داند بر قول او اعتماد بود محبت و صحبت
را بشاید سیاه چشم سیاه موے کشاده ابرو و سر بزرگ پیشانی پهن بپاے و بر پیشانی او نشان
از زخمی یا از ریشه بود یا خال بزرگ که بشکل او بود و دندانها دراز بود و بزرگ و در سبزے و
در ظرافت و بخشش و امساک بر اعتدال و غضب زود گرم شود و زود پشیمان گردد اما مالدار
بود و شهر مسند بعضے گویند منجم و کاسب بود و خازن و صراف و مطهره رونده از مناصب برکان
و کاروان سالاری و اختیار بازار و ضابطی اموال دیوان معتمد الیه و کار برانچه کفاخز بود و از مواضع
دلیل کند بر موضع های خوشحالی دار الضرب و بازار صرافان و خانقاه و معامله کردن جایکه درم
و دینار طلبند و خانه های منقش و بر خزانهٔ پادشاه و معادن زر و سیم و کاروان سرا و گویند سبب آنکه
دلالت نگهداشت و لعل از الوان به سفیدی نقره و زردی تیرگی مائل از هیبت یا برگردن و ماهو ازین است
و از طعام برنج شیر یعنی عصص از ماکولات سویز و نخود و کمهان و برگوشت کلنگ و مرغ خانگی و گوسفندان
کوهی و قلیه یا و انجان و قلیه سیب و از زردک بوی خوش از حیوانات بهر ماهی بهی از اشجار شمشاد
و شاه توت و امرود و ریحان و بلوط از عطریات بر صندل سفید و عنبر از زنان معتدل در فعل

و پهن پشت فصیح زبان و شیرین سخن خوش محاوره آمیزنده یا قوت بر پشت یا پهلو نشانی دارد حسن
ذوالکفه نیز باشد عقل او کامل اندام اعضا بر کمر باشد از مواضع بر محل و صدور مدرسهای عالی دیوانخانه پادشاه
مجلس عرض و درس و از عمارت های منقش و از بستان شجر پر میوه دار و از خانهای بزرگ که تهنیت در آن باشد
و از اشجار که در محل بهار رسید باشد و بر صحرای خرم و کشت زارهای رسیده چهار سوی بازار و خرمنهای غله یا
گوشه و مواضع که ماوای حکما و دانایان بود از معدن چون لاجورد و توتیا و دهنه فرنگ و نیز از ملبوسات جامه نیکو
منقش از ماکولات برنجه لذیذ بود از غذا چون چرب و هریسه و اطعمه که مجرای آن بسیار بود از اثمار بر خربوزه
و هندوانه و خوشه جو و گندم و ارزن از اشجار بر درختان عالی که مردم زیر سایه آن جمع شوند از اطلاق بزرگان
خطاب حسن بعقل و بحفظ الغیب و قار و تحمل از علوم بر فنون اربعه ریاضی و فلسفه و از طبقات آنچه مذکور شده
از حکمات و غیره از افعال بر کشتن ... و ترتیب اسطرلاب و بزیج و آلات و قبله‌نما و بر تعمیر شهور بیوت و
بساتین و اشجار و کشتن سجلات گیاست قبالات و احکام حکام و مهر کردن و کتب در چوب کشیدن
و طغرا و تهنیه و ترتیب اسباب کتاب نقاشی از صنائع بر لاجورد سازی و کتاب فروشی و امثال آن از
مناصب بر وزارت و استاد حکام و سلاطین از زمان ها بر وقت و شش آن از اوزان بر ثقل از اجساد و حجر
بر زمین مقصود هفت جوش و لاجورد و روی و توتیا از حیوانات غیر طائر فیل و شتر از طیور بر کبک آموخته
و شتر مرغ و غراب آموخته و هر مرغ که او را حرکات آموخته باشند از امراض لکنت و درد کمر و املاء
استسقا از بروج بر سنبله از کواکب بر عطارد از فصول بر اشتراج خریف از ازمنه بر حال از مشهور
بر ربیع الاول از اقالیم بر نصف جنوبی ششم از ممالک بر یونان و بعضی از هند از بلاد معتبره خصوصاً
شهرهای فرنگ بلبل و اندلس مدینة الحکما از خصوصیات بر اوضاع و اشباه بر شخصی که دام نهاده بجهت
صید و ترصد کواکب میکند و استخراج تقویم میکند یا باجمی شطرنج بازنده و نیز صاحب خانه
اول از دائره سکنی صاحب خانه چهارم است و دوم از دائره عدد صاحب خانه شانزدهم است سوم از
دائره حرف صاحب خانه سیزدهم است چهارم از دائره مزاج صاحب خانه یازدهم است پنجم از دائره
عناصر صاحب خانه شانزدهم است طول هشت دارد عرض ندارد پس عمق هشت دارد

خارناک و جاهای ناپاک و دره‌های کوه و سنگهای مجوف از الوان برنزد و تیره و چرکین و نیز سرخ و کبود گفته اند از ملبوسات پشمینه و حصیر و آنچه کم قیمت باشد و کهنه بود و سخت و درشت باشد از طعام شور و بی مزه باشد از روغن بربوی چراغ از اشجار آنچه خارناک بود چون مغیلان و امثال آن و از اثمار آنچه از این اشجار حاصل شود از سازها بربود و چنگ خطائی که از آهن باشد و سنگ و شیشه از حیوانات غیر طائر مثل پلنگ و عقرب و سگ دیوانه و سایر حیوانات و سباع از طیور کلاغ و غلیواج از اعضا کتف چپ و عصب از افعال بر جلس و غصب اموال و نهب و غارت و بر گذاردن نماز کسوف و سگ بانان و خمرفروشان و پیشوای دغابازان و لبطلان و همراهان از هیبت بگردد و ناهموارها یک سر چون نشو از امراض بر جراحت‌ها و ریش‌ها از ادویه برنجاره و معجونهای تلخ و نیز و زبل کبوتران و امثال آن و از ازمنه از ماضی از اوقات بر هنگام کشادن در زندان و بر رفتن از حمام و کسوف آفتاب و کواکب شکسته ذنب و از بروج القوس از شهور بر شوال از اقالیم بر غیر معموره از چهارم خصوصاً بر آنچه خرابست سابقاً آبادی داشت همچون شهر لوط و مداین و مصر کهنه از خصوصات اوضاع و اشباه شخصی که آب حمام گرم میکند و تفنگ انداختن و آتش بازی کردن و تیر انداختن یا شخصی که با جد خود دعوی نزاعی دارد یا عم لسبر خود دارد و از اشیا مقراض و کمان یا چراغدانی که چراغش روشن بود بر قالب پخته از عروج بر خم پلر شراب کبود رنگ و امثال آن در دوازدهم حرف لام و غین دارد و نیز صاحب پنج خانه است از دایره سکن صاحب خانه سوم است و از دایره عدد صاحب خانه چهاردهم و از دایره حرف صاحب خانه دوازدهم و از دایره مزاج صاحب خانه ششم است و از دایره عناصر صاحب خانه دوازدهم است طولش شش است و عرض چهار و لهذا پس این نقطه‌ها را جمع کردیم و چهار شد که دو چهل و یک می‌شود

در بیان جماعت بقاعده سکن

نر و ماده است ممتزج خاکی و جنوبی و کانی سعد و نحس و ثابت است و سرد و خشک از طبقات انسانی بر اعظم فضلا و اهل قلم و نقاشان و منجمان و مهندسان و اصحاب سیمیا و کیمیا و اطبا و ظرافان و دیوان و محاسبان و ریگ‌بیزان و بره و بریان از معرکه کردن از حلیه بر مردم میانه بالا فربه گندمگون محاسن کشیده سیاه چشم کشاده پیشانی گرد روی بزرگ بینی پیوسته ابرو دندان کشاده و کشاده دهان عظیم البطن

یاقوت و پیروزه و لعل از اجناس بر انگشتری و گوشواره و ماهها کشیده از حیوانات غیر طائر اسپان تازی گلگون
و سنجاب و آهوی مشک و دراج از طیور بر قمری و ققنس و ناصبار و تر از ازمنه بر حال و ماضی از اوقات بر هنگام
عصر و آتشین کردن چراغ از امراض بر فتق و ضعف و حرارت دل و جگر و خفقان از ادویه بر مفرحات
یاقوتی بر معاجین خوش طعام و گوارا از بروج میزان دارد از کواکب زهره از شهور ربیع الآخر از فصول ربیع
از اقالیم بر نصف اول پنجم از ممالک بر آنچه کم آب بود از دیار عرب از بلاد بستره خصوصا به هرات و خجند و
دمشق و کوفه و اطراف شام و حلب از خصوصیات اوضاع و اشباه بر سواران جنگجوی و دلیر و شیخ و قاص که
برقص و بازی می نوازند یا مادری که از خدمت فرزند شادی میکند یا محبوبه باشد که با او حسرت میکنند و بر آینه
و شمشیر و خنجر برهنه دلیل دارد و بر شمع افروخته منسوب است در خانه ششم حرف طا و ذال نیز صاحب پنج
خانه اول از دایره سکن صاحب پنجم خانه است دوم از دایره عدد صاحب خانه اول است سوم از دایره
حرف صاحب خانه هشتم است چهارم از دایره مزاج صاحب خانه دهم است پنجم از دایره عناصر صاحب خانه
چهاردهم است طول پنج و عرض هفت پس عمق سی و پنج شد

در بیان عقله بقاعده سکن

بیاض آرضی و کانی و نر است و سرد و خشک است و جنوبی است و نحس و منقلب است از طبقات انسانی
بر قلندران و گدایان و جوگیان و لولیان و اهل سیاه جامه و معیوبان و بیماران و بی نوایان و اسیران
و محبوسان و بنده های ناپاک از حلیه بر مردم کوتاه گردن خرد دندان میانه گوشت شکم بزرگ پهن
پشت سیاه پای کبود چشم بی ریش یا کم ریش کوتاه جبهه کنیل سیاه چهره خندان روی بر سینه و سر داغ دارد
یا زخمی در روی عیبی دارد از مواضع بر غارها و سوراخها و حصارهای محکم و کوهها و جای تاریک یا
گورستان یا بیابان بیماران یا جای بیماران و معدن زرنیخ و سم الفار از اعضا بر زانو و بندگاه ها و گوش
بر قول بی عمل دون همت و کند طبع و حسد و هراس و خوف و بی موقع جهل مرکب مکر و زور و سالوسی
و سخت گویی از افعال دزدی و گران فروشی و امثال آن از علوم بر سحر و سحر و آنچه تعلق بوی دارد از حرفه

در بیان فرح بقاعدهٔ سکن

ـفے مذکر است وگرم تر است بادی و عزلی است وحیوانی دلالت بر عیش وسرور میکند از طبقات
انسانی بر اهل طرب و مغنیان و امردان و محبوبان از حلیهٔ انسان به مردم بی ریش سرخ و سفید و کم
ریش بلند بالا و سیگون موی سینه کشاده میان باریک بزرگ اندام و سر و تن دراز دست باریک
انگشت کوتاه ساق گرد روی که بر روی زخمی دارد کوچک سر و چشم میش و شهلا هموار پیشانی باریک
بینی تنگ دهان و خندان روی و جبهه نوجوان حسن خوب از اعضا بر دست راست تا دوش
و عیش دوست ظریف مائل بر سعادت اما همه وقت در نعمت مستقیم نباشد که نسبت بیزان دارد
نیز در اصل منقلب است زود از حالی بحالی گردد و دوستی و دشمنی متلون بود تعجیل و سبکپائی
در مزاج و گاه گاه گران کار بود و احتمال کنند بعضی گویند که کار گر از مردم میانه بالا بعضی گویند که شیرین
سخن و خوش محاورت خوش گوی و شعر گوینده و سازنده نیز بود و نائب منشی بود در صحبت سلاطین
و امرا و ملوک شاهانی بود و شاید که از ملوک بود و امارت کند از مواضع بر قمار خانه و جای دلکشای
و باغ و بوستان یا میان مطربان و بر خاتونان و عطاران و بزازان یا ابریشم فروشان از اخلاق
به غضب و بدخوئی و اضطراب و فتنه انگیزی بهتان بازی بیوفائی و بی شرم و بیهوده کاری و
لهو اشغال بر عشق بازی و لهو و لعب و تاختن اسب و خنجر و شمشیر زدن و بازی مردم سیلی زدن
حرام خوردن و خندیدن بسیار بقهقهه در آرایش مبالغه نمودن و قمار باختن مسخرگی و بدگوئی و ظرافت
و امثال آن از علوم موسیقی و نرد و شطرنج باختن از صنائع بشمشیرگری و کاردگری و رشته گری
و جام ریزی و نخل بندی و حلواگری و آئینه سازی و صباغی و خماری و رحل تراشی و ریسمان بافی
و طاوس بازی و لعبت بازی از مناصب بر مجری احکام از لباس بر ابریشمینه و بلون منقش از
هیئت ملبس به طولانی باریک بود از الوان بر سرخ و گلگون و آتش نورانی از ماکولات بر انچه
چرب و شیرین بود از اشجار بر درختان شگوفه دار از اثمار بر چیزهای شیرین از معادن بر
خشت مستعمل از ملبوسات چیزهای رنگین و کم بها از سازها بر طنبور و رباب از اجساد حیوانی از جهار

و سیاه رنگ یا سبز رنگ و ترش روی و قرحه در قدم او نشانی یا عیبی بود از اعضا بر قدم و کعب از مواضع
و دلیل کند بر سنگستان بی آب و کاریزهای خراب آب گنده و مطبخها و جایگه ناخوش آید جای ویران
و خراب خانه و جایگه هندوان وجود ان باشند یا بتخانه و جایگه کوه یا سنگ سیاه را تعبیر کرده اند از
اخلاق بر حرص و طول امل و ناراستی و صبوری و تیره روی و تحمل و مشقت ها و کاهلی و تبغض و بطالت و
بی شفقتی از افعال بر ریاضت کشیدن و گل کاری مزدوری و تسخیر زحل و سحرهای بد و حزن و ملالت و
پوشیدن لباس سیاه و نوبت و خدمت اهل اشغال و دلالان اهل مال و حطام از علوم تعبیر و
سحر از صنائع بر کفش دوزی و سوزن و پوستین دوزی و دهقانی و نخاسی از مناصب بر کوتوالی و سرداری
اصناف مذکور از البسه آنچه ملال و تیره رنگ بود متوسط قیمت بود آنچه مشایخ و دباغین پوشند
از معدن زاک و شبه و گوگرد و سرب و کوههای بلند از آلات های کهنه و کاریزها و محل و خانه ویران
و صحرا خشک ناهموار از هیئت بر مخروطی از الوان بر سیاهی و از طعوم بر ترشی و طعام خاک ارز و از روائح
بر بوی نجاسات حیوانات و بوی خاک کهنه از طعوم بر پیاز و قلیه رنگین از اشجار بر درخت سماق و زرک
بلوط و خشخاش و هلیله آنچه بی مزه بود از ملبوسات بر پنبه از مسارح بر چغانه و ناقوس و بوق از اجساد احجار
سرب غیر مصقول و سنگهای بی قیمت و سنگهای مقرات و مغارات از اجناس بر زجاجات و دیگر چیزهای
کهنه و دلیل بر جانوران کوچک که در زمین میباشد از طیور بر خفاش و بوم و چند از ازمنه بر مستقبل از جهات
بر تحت جنوب از اوقات هنگام قضای حاجت و نیم شب از امراض بر جذام و سعت و کوری مپاشند
از ادویه صبر و بیخ های که تلخ باشد از بروج بر جدی از کواکب بر زحل از شهور بر رجب از فصول بر اول
شتا از اقالیم بر نصف آخر اول از ممالک بر حبشه و اقصای هند از بلاد معتبره بر سراندیپ سومنات
و غیر آن از خصوصیات او ضلع و اشباه بر شخصی که در میان خاکستر نشیند نیز صاحب پنج خانه اول
از دائره سکن صاحب خانه هفتم است و دوم از دائره عدد صاحب خانه هشتم است و سوم از دائره حرف
صاحب خانه دوم است و چهارم از دائره مزاج صاحب خانه پنجم است و پنجم از دائره عناصر صاحب خانه
سوم است طول این شکل هشتاد و دو و عرض چهار درجه پس این را ضرب کرده عدد بیست و شش

بر کوزه گری و نکمه بندی و سنگ تراشی از مناصب بر مهتری و بر پاسبانی از لباسهای سرپوش و زنده و قبرپوش و تابوت پوش از هیئت بر گرد کوتاه از سلحی از لون بر عودی و خاکی از طعوم بر تلخ و ترش از روائح بر بوی پیش خانها از ماکولات ماش با قلا و عدس و طعام های بی روغن از اشجار بر درختان کوهی چون انار ترش و زیتون از اثمار بر آلو و بادنجان و آنچه از این درختان حاصل شود از ازمان مایل به نقل از ملبوسات برنگ از سازها زنگ و جرس و سفید مهره از اجساد و احجار بر مردار سنگ و سنگ آتش و سنگها که ظروف از انها سازند از اجناس گل سرشوی از حیوانات کشف و موش و امثال آن از طیور طائر بر مورچه پرنده و مگس و پروانه و ملخ از ازمنه بر حال و ماضی از صحبت بر تخت از اوقات بر در بحران و محل نشستن در دروازه ها از امراض بر مالیخولیا و جنون و کابوس و صرع و جوع البقر و جوع الکلبی و تپ ربع و درد زانو و درد مفاصل از ادویه بر سم الفار و غوره و خرنوب و آنچه قابض و بدبوی بود از بروج بر جدی از کواکب زحل از شهور بر شعبان از فصول بر آخر خریف از اقالیم بر نصف اقلیم اول از ممالک بر کرمان و هند از بلاد معتبره بر اندلس و ربند و اصفهان و گجرات و لاهور گنج و ماران اخصوصیات او ضایع و اشیاء بر شخصی پیاده و رخوت بر میان بسته باشد و بر دزدی که سر از کمینگاه بیرون کند و بر عورت که وضع حمل می کند از حروف در خانه چهاردهم نون دارد نیز صاحب پنج خانه است از دائره ساکن صاحب خانه ششم است و از دائره عدد صاحب خانه دهم است و از دائره حرف صاحب خانه چهاردهم است و از دائره مزاج صاحب خانه سیزدهم و از دائره عناصر صاحب خانه پنجم است طول شش دارد و عرض پنج است پس این را ضرب کردم عمق سی درجه حاصل شد که به پیمایش بکار برند

در بیان انکیس بقاعده سکن

مادهٔ است خاکی است و جنوبی و کاذب و نحس است و بر باز گردیدن چیزها دلالت دارد از طبقات انسانی بر اعظم دهقان و بر مشائخ کبار و از اهل اصنام و صحرانشینان و عوام اهل هند و حبشیه و اهل زنگبار و اهل جبال بر غلامان و کنیزان و صاحبان قدیم و بر آل فرتوت از حلیه بر مردم بزرگ دندان دراز بالا ستبر ساق و کوتاه پشت کوچک پای که نصف اسفل طول از نصف اعلی بود

اما استنباط بر طالع در بیان پنجم نیز صاحب پنج خانه است اول از دائره سکن صاحب خانه هشتم است
دوم از دائره عدد صاحب خانه نهم است هشت و سوم از دائره حروف صاحب خانه سوم است که حرف
جیم و قاف دارد و چهارم از دائره مزاج صاحب خانه هفتم است پنجم از دائره عناصر صاحب خانه
دوم است اول هشت عدد جه است و عدد ربع دو جا است پس این را ضرب کردم عمق چهار ده در چه شد

در بیان خواص بقاعده سکن

حمل باد و سعد است و مسعود آبی است و نباتی است و شمالی است از طبقات انسانی دلیل کند بر
مردی لطیف و سعیده تمام قد و نیکو روی ابرو پیوسته خوش خلق نیک خواه مردمان مایل به سعادت
اما محافل فرحت و تفریح میانه در صلاحیت و کار دنیا و دین وسطی بعد کوچک دهان بزرگ و سیاه چشم
سرخ و سفید فراخ سینه کشاده دندان باریک میان تمام گوشت سبز اندام خوش اندام خوش است
تاج یا کودک یا طفل که بر روی خال خوب داشته باشد یا بر جوانی از اعضای نشانی داشته باشد
از اعضای عورت بر ناف و شانه و دلالت کند بر ملوک ظرائف و ولی عهدان و اطفال شیرخواره و
نارسیده و دختران بکر و رسولان و دهقانان و دشت بانان و سفینه بانان و غواصان و ملاحان
و باغبان و عامه مسافران بحر و تیغ فروشان و زنان صالح و حج کرده که بدان موصوف و معروف باشند
و بر کاغذگران از مواضع بر حوض و خانها بر لب دریا و غیره عمارات سفید و روشن از اخلاق بر صبر
و وقار گریستها و اکثر میل نکاح و طرب و صحبت ملوک و اطفال موانست و ملائمت سخن شنوی
و پند پذیری و حلال روزی خوردن دلیل بود از علوم بر حساب قسمت آب و از علاج و امراض رحم و
شانه و آنچه بایشان مخصوص است و علم ترتیب اشجار و پیوند آنها و علم آب بازی و دانستن قواعد سفر
بحر و صلاح حمامات بهم رسانیدن عقود و عهود آوردن اخبار و مکاتیب آنچه مناسب طبقات مذکوره
بود از صنائع بر گلاب کشی و عرق کشی چهره سازی و کاغذی از مناصب بر ایالت از جانب حکام دیا
عهد از البسه بر قماشهای سفید و سفینه تا به مربع طولانی از هوا آنکه چون طبق کاغذ از الوان بر سفید
از طعوم آب خوش و شیر از معطرات روغن گلاب بر عرق نبات خوشبوی از ملکولات بر شیره و مانند

در بیان حمره بقاعدهٔ سکن

≡ نزاست وگرم وبادی وعزبی وحیوانی است دلالت بر کینه وجنگ میکند از طبقات انسانی
بر ظلم امیر وسپاهیان ودزدان وراهزنان وقصابان وجراحان ونقارچیان وصیادان حیوانات
صحرائی مطلق از حلیه بر مردم کیل میانه بالا بر بلندی مائل سرخ چهره بزرگ سر قوی هیکل بلند آواز سبب
کبود چشم دراز روی باریک لب خمیده کتف بلند گردن نشانی یا در دندان نقصانی در ریش شبیه
یا عوارض کرده باشد از اعضا دلیل است بر گردن وکشش از اخلاق بد دلیری وبیباکی وبیرحمی وظالم
بودنی وخویشتن داری وغیوری وفضولی وخودپسندی وفاسقی از علوم بر علم سپاه گری قواعد حرب
وعلاجات آنچه مناسب دفع بآن بود از افعال بر خونریزی دهنیه اسباب حرب از صنائع وحرفه آنچه
از طبقات فهم باشد از مناصب بر مهتری طبقات مذکوره از مواضع بسیار گیر ها ی بلند ومقام امرا
وسپاهان از کوههای بی گیاه سرخ لب ناهموار از لون بر سرخ قرمزی وجگری از طعوم بر تلخ از روائح
بر گوشت خام وخون وخمر از ماکولات بر جگر بند بریان گوسفند بریان وکباب از اشجار بر شجره شقائق و
آنچه بدان مانند باشد لیس سرخ بود چون عناب وکاکنج وانار های سرخ ومانند آن از اثمار آنچه
ازین اشجار حاصل شود از اوزان مائل به خفت از ملبوس به نرمی از سازها بر نقاره وکوس از جماد
واحجار مس وعقیق وشنجرف وسنگهای بغایت سرخ کم قیمت از اجناس بلغار وتخم ومرمر ورنگ
لاک وغازه وغیره از طیور چون مگس وپشه از حیوانات بر خرس وشتران موی سرخ واسپان
موی سرخ واسپان کمیت از ازمنه بر حال از اوقات بر هنگام نقاره نواختن عصر تا سحرگاه
از امراض بر خناق وآمدن خون از گلو وتپ صفیقه وشکستن اعضا وسائر امراض
از ادویه چون سقمونیا وبلیله وسداب از بروج بر حمل از کواکب بر مریخ از شهور شوال
از فصول بر اول ربیع از اقالیم ششم وقبل اول پنجم از بلاد ملک بر دشت قبچاق وخوارزم وجان
از بلاد معتبره خصوصاً بر شهر حاجی ترخان وبعضی از ملتان وارد بیل وبعضی از شهرهای ترکستان
که در جانب غربی واقع است از اوضاع واشباه بر خرس ناوی امثال آن بر زنجیر وطوق که بر گردن می نهند

اعمال بزرگان تسخیر آفتاب و ارواح آتش کارها ستوده نماید از صنائع بر زرابی و زرگری و پیشوائی صناعت
مذکور از البسه بپارچه زربفت و قیمتی از الوان برنده و نارنجی و مندین از طعوم بغایت شیرین که اندک
تری پیدا شته باشد از حبوبات گرم و خشک مثل جوز و فلفل از عطریات بر مشک و زعفران لند و لع بهبوی
اینها و بخورات اعلی از ماکولات بر برنج و زعفران و امثال آن از اشجار بر درخت پسته و زیتون و ترنج از اثمار آنچه
از این اشجار حاصل شود از اوزان بر جفت از ملبوسات بر نرمی و لطافت از سازها عود از اجساد و احجار
بر طلا و لعل و یاقوت و الماس و کهربای از اجناس بر کتابهای مذهب و کمرهای مرصع و طوق و مانند آن
از طیور آنچه بر دست نشانند مثل قاز و باز و امثال اینها از حیوانات غیر طائر بر یوز و گوزن و بز کوهی و شتران
و اسپان از امراض بر سرسام و یرقان و نزله و سرفه و ضیق النفس و علت صفراوی امراض عینی از ادویه
بر تریاقات فاروقی و بر دردهای چشم مطلقاً لذا زسته بمعاجین از اوقات بر هنگام جلوس شاه از فصول
بر اول صیف از کواکب بر شمس از بروج بر اسد از شهور بر صفر از اقالیم بر اقلیم چهارم از ممالک بر مشرق
زمین از بلاد معتبره خصوصاً بر ختا و چین و کاشغر و چون آن تابع فیما به بعضی از شهرهای بدخشان که
معدن لعل نزایک است عموماً بر شهرهای که پای تخت باشد و بدار السلطنت مشهور گشته باشد از
خصوصیات اوضاع و اشباه بر بادشاهی بر سر تخت و بر شخصی که بسر تاج محبوب زر لعل دارد و بر شمعدان
نفیس که شمع بر روشن کرده باشد و بر شیر که از دست شیربان باشد و بر صراحی طلا خوان مطلا و منقش
ظروف اعلی بطعام این شکل در مقام جشن بسیار یاری سید بها از درجه حروف بخانه ششم حرف واو و تا دارد
نیز صاحب پنج خانه است اول از دائره سکن صاحب خانه دهم است دوم از دائره عدد صاحب خانه نهم سوم از
دائره حروف صاحب خانه ششم چهارم از دائره مزاج صاحب خانه اول است پنجم از دائره عناصر صاحب خانه
یازدهم است و طول شش درجه و عرض سه درجه دارد پس از ضرب عمق هژده درجه است

دربیان نصرة الداخل بقاعده سکن

ماده است و سعد و سرد و تر و آبی و جنوبی و شمالی است از طبقات انسانی بر اهل حرمت و ثروت
و فقیهان مشهورین و اهل علم و ارباب عزت و ایلچیان بزرگ و سردار سلاطین و صدور محتشمان

آن از اشجار بید وخت کافور سفید از انچه در آب زاید از اثمار میوهٔ خام شیرین طعام چون زرد آلو وسیب و
انگور وخربزه از اوزان مایل به ثقیل از ملبوس بر زمی از اجساد واحجار بلور ولقره یاک وماند آن از اجناس
برکاغذ سفید وصدف وگوش ماهی وظروف چینی ویخ وبرف از حیوانات غیر طائر ماهیان بزرگ وگوسفندان
سفید واز طیور شاهین وبحری ومرغ آبی از ازمنه برحال از امراض بر علتهای باد واطلب استسقا
وغیر از بروج برسرطان از کواکب بر بدر از شهور محرم از فصول بر وسط الشتا از اقالیم بر نصف آخر هفتم
از ممالک بر بخارا واسترآباد واطراف حاجی ترخان وجیلان وجزائر وبعضی از حوالی عرب وگیلان از
بلاد معتبر خصوصا بر شهرهای این ممالک مذکور از اوضاع واشباه شخصی که آب بر پشت دارد آن درجه حرف
صاحب خانهٔ چهارم است که حرف وال ورای دارد ونیز صاحب پنج خانه است اول از دایره سکن صاحب خانه
ششم است دوم از دایره عدد وصاحب خانهٔ چهارم است سوم از دایره حرف نیز صاحب خانهٔ چهارم است
چهارم از دایره مزاج هم صاحب خانهٔ چهارم است پنجم از دایره عناصر صاحب خانهٔ سوم است طول
هفت دارد عرض سه درجه دارد چون این را ضرب کردم بیست ویک درجه دارد

دربیان نصرة الخارج بقاعدهٔ سکن

شخص نر است وناری ومعدنی وگرم وخشک است وسعد است ومشرقی از طبقات انسانی بر سلاطین
بزرگ ورئیس خیار ووزیران وجوهریان بزرگ از طبقات حلیه بر مردم بلند بالا نمد روی وزرد چهره و
شبه چشم وسفید پوست بر بندی مایل گشاده دهن کشیده بینی وکوچک سر کم ریش فراخ سینه میان
باریک سبز اندام بلند آواز به هیئت شیر نظر دوربین خردمند باشکوه هیات ومناسب الاعضا چون
پس هر روی یا بر سینه یا خالی یا نشانی دارد از اعضا بر سینه وچشم راست از مواضع بر قصرهای زرنگار
وطلائی وتخت ومسند پادشاه وشهر معظمه وقصرها ومقامهای روشن ونشستگاه ملوکان وجای امرا
نهی از اخلاق بر عدالت وشجاعت وعلو همت وصفای ذهن وریاست وبزرگی وداد مظلوم دادن و
انتقام کشیدن ورعایت اقوام ودوستان ونگاهداشت سماع ودست آمدن نفایس جواهر وفهمی وترتیب
عمارات عالیه لسامی امور که ذکر خیر آن باقی ماند از علوم فراست وطریق سیاست وذکر تواریخ سلاطین ودستور

بدر آمده باشد یا بر مرغی که پای او بسته باشند یا در دام گرفتار شده باشد و بر شخصی که شب از چراغ صید
طیور میکند و بر آشیانه بجهت آن بماند که چیزی از و بیرون می برند یا خود از و بیرون می آیند از درجه
حرف در پنجم حرفهای شین و ها دارد نیز صاحب پنج خانه است اول از دائره سکن صاحب خانه یازدهم
است دوم از دائره عدد صاحب خانه دوازدهم است سوم از دائره حرف صاحب خانه پنجم است چهارم
از دائره خراج صاحب خانه چهاردهم است پنجم از دائره عناصر صاحب خانه ششم است طول شش
درجه دارد و عرض هفت شد چه پس از ضرب کردن شش چهل و دو درجه شد

در بیان عتبة الخارج بقاعده سکن

شش تر و ناری و شمالی و سعدی و گرم و خشک است دلالت بر جنگ و فتنه و نفاق و کینه میکند
از طبقات انسانی بر صیادان سرخ چهره و خونیان و جلادان و آنانکه بدیدن خواب اعتقاد کرده
باشند و تعبیر بسیار دانند مطلق دشمنان و بر بنده زادگان و عامی آتش پرستان و همسایگان آتشبازان
و جمیع گلوله اندازان کلان و مرغ فروشان و کسان خوار و بی اعتبار و همه سلاح فروشان از حلیه بر مردم
بالا بلند و بزرگ پای و کوچک سر و روی باریک اندام سیاه چرده و باریک رخ سیاه چشم گشاده
ابرو و خرد گوش بسیار موی بدنما جوان زخم رسیده با عیوب نا معقول از اعضاء بر ساق و پای
چپ از اخلاق بر حرام خواری و ستم و زبردستی و بی حیائی و سبکی و نفاق و حسد و کذب و غضب
از علوم بر علم خواب را تعبیر گفتن و مراتب معنوی و افسونهای از افعال بر افروختن آتش و حرکات
نا ملایم چون لواطت و عربده و خصومت و دزدی و استخاره کردن در رنج و تعب کشیدن
و خواندن افسونها و گذاردن نماز کسوف و خسوف و خرابی در محصولات باغات و عمارات
مردم آتش زدن و منجنیقها انداختن و نقب ها بر حصار قلاع و نهادن داغ و بدنام کردن
مردم را عقده کردن و ساحری اختیار کردن از صنایع انچه ازین طبقات فهم شود از مناصب بر شوالی
اصناف مذکوره از مواضع بر مناره لوکها و اکی گنبد و خانهای پر مار و خراب و کاریزها و بقع و جایگاه
خشک بسیار و تاریک و خشک رودها و سوراخ سنگها و عمارات کهنه و استوار تمام و مقابر کفار و آتشخانه

و از سادات بر مردم سفید پوست گرد روی گندم گون خوب صورت کشیده قامت وابرو پیوسته
کوچک دهان فراخ پیشانی سیاه چشم ومیانه بالا مایل بکوتاهی فربه شکم تن آبادان که بر روی خال باشد و بر
وی سینه نشانی دارد از اعضا بر اشها از اخلاق بر رقت وخدا ترسی وحلم وتحمل وتواضع وصداقت
وحسن قضا بمکافات ومیل صحبت اکابر وغلبه محبت وطاعت وبتالش گذاری از افعال بر تحصیل علم دین
وقرآن وخواندن اوراد وحفظ اوقات دعوت وتعمیر مساجد وسجاده ومدارس وخوانق وعزم کردن
بر قضایا وعدل وتصحیح انساب وتهیه دعوتها وضیافت خوردن ومهمانی نمودن اطعمه لذیذ در وقت
نصایح ترغیب خلق براه حق وطلب صدارت ومناصب رفیع از مناصب ترتیب الصدور وقاضی گری
از صنایع بر نجاری از البسه بر آنچه فاخر بود وپاک ونرم باشد از مواضع بر معادن زر ویاقوت وگذرگاههای
و لشکر مجمع نماز ومجلس حفاظ ومانند آن از هیات بر مثلث مساوی الاضلاع از الوان لاجوردی
وسفیدی بر کبودی زند از ماکولات بر اطعمه خوب لذیذ تخصیص گوشت گوسفند از طعوم بر شیرین از
عطریات وروایح بر لادن از حبوبات بر گندم وآنچه نافع بود از اثمار بر شفتالو وخربوزه وانگور از اشجار
بر درخت صندل سفید ودرختان بالا وآنچه منسوب باین هست از اوزان بر مثقال از اغانی بر قول
از ملبوسات بر نرمی از اجساد واحجار بر مروارید برنگ غلطان قلعی مصقول از اجناس بر سفید
آب وپنبه وکاغذ رنگ کرده وتیغ برف وظروف قلعی کرده وسموم سفید وخاک نمناک گل وعلو
از حیوانات غیر طایر بر شیران اصغر واشتران کبود وجوان مصری وگاو وگوسفند شیردار وگاو بحری و
حیوانات نهر دار بر کلاغ وکبیر وسوسمار از طیور بر مرغان شکاری وغیره بر غراب وزنبور وعقرب گزنده
از ازمنه بر ماتمی اوقات بهنگام آتش کردن جستن طبخ ومانند آن از امراض بر بواسیر واسهال و
سوزش اعضا وتپ دق از ادویه بر سموم مهلک واصلاح یافته برخفته یا وسائطها از بروج بر جوزا از
کواکب بر مشتری از شهور بر ذیقعده از فصول بر وسط بهار از شهور بر سه شنبه واز اقالیم بر هفتم از ممالک بلاد
الهند وسند وحبشه وزنگبار وروم ودیار عرب وترکستان از الوصاف واشیا بر شخصی که بر پای او باشد کیان
ولاغر یا کودکی که بر پای او در فلک ... باشند شخصی که ... از امزاج ... بیماری نصف ... از شهر

از طبقات انسانی بر امیرزادها و دختر ترخانان و سیاحی سلاح بند و حمامیان و آهنگران و حلاجان و طباخان و مشعلداران
و کحالان و ترک طبیبان و افسونگران و طائفه ملاحده از اول و بعض غلامان ترک سفید و ساقیان طبع
حلیه بر مردم گندم گون بسرخی مایل کوچک سر و شهلا چشم دیار رسد چشم کود سفیدی او غلط بود آبله روی
خوب نماکیل و ملاز بالا باریک اندام سینه کشاده که نصف اسفل او درازتر بود و از اعضا بر دست چپ
و دوش از اخلاق بر شهوت و ستمگری و بیحیائی صلاح دوستی و تهمیری و بیوفائی و ناراستی از علوم بعد نشستن
قواعد طب و علاج عینی و صنعت جدید و فولاد از افعال بر ولایی و تعلیم سواری و شکاری و چوگان
و حرب و بر گوسفنداری و اشتغال به منهیات و کثرت مصاحبت مجاز و اهل عناد و بدفعلان و خدمت
ظلمه و مراعات سلاغ و دستور ترتیب چراغ و شمع و مانند آن و از مناصب سرداری قمارخانه و
معدن نمک و میرآخوری و سفرچی شدن از البسه نمد و موهای بافیده سگ و گوسفند از
مواضع بازار و کنار جویهای آب و بر کوههای بلند بر آب و درخت و مانند آن که مذکور شد از هیئت
بر اشکال ناموزون و ناهموار و از الوان تیره و خاکستری از طعوم بر شور و تیز از روایح بر گرم از ماکولات
بر گوشت اسب و قشر و دوغ و شیر و نمک شور از اشجار بر درختان دانه های گرم از اثمار بر آنچه از خربوزه
و انگور و غیره مستبر الطعام شده باشد مایل به تلخی از اوراق مایل ثقیل تر و ملبوسات بر درشتی از سنانها
بر نقاره و سرنائی و کرنائی و گاودم و از اجساد و احجار بر مرجان سرخ و طلق و ریزهای الماس
و شیشه شکسته از اجناس بر زهره حیوانات و نوشادر و نوره و زنگار و بر چیزهای معجون
از حیوانات غیر طایر بر گرگ و شغال و سگ و گله اسپان و یوزپلنگ و سگ و گاو بحری
از طیور پرنده طاوس ماده و زاغی که منقارش سرخ است و شهوا از امراض به دبل و وجع
مفاصل و عرق النساء و درد دندان و سرین از ادویه بر شربتهای خوش طعام و معجون چون
شربت لیمون و صندل و قرصهای عنبر و غیره از سعد بر مستقبل از اوقات بر وقت طلوع فجر
از بروج بر عقرب حمل از کواکب بر مریخ از فصول بر آخر شتا از شهور بر جمادی الاول از اقالیم بر اقلیم دوم
از ممالک بر وسط سعد [illegible] و غیره خصوصاً [illegible] الاسلام و حصارها [illegible] و [illegible]

آن بر بادهای سموم و بر آبهای بسیار گرم و شورستان و آتشکده معبد آتش و مقام مجوسان و سوراخ
زنبور و خراب و کوره و شیشه گری و محل دام مرغ و کبوتر خانه و موش خانه‌ها و شور آب های تلخ از هیئت بر
دراز باریک و از الوان بر کبود و نیل و تیره و سرسبز و از طعوم شور و تلخ و از روائح بر بوی سیر و پیاز و امثال آنها و از
ماکولات مثل آن از اشجار بر آنچه خشک شده و بدبوی از اثمار بر آنچه مانند نباتات تلخ بود و از آن جنس آن ملبوسات
پشمینه درشتی از سازها بر موسیقار و ظروف روئین و ظرفها که می نوازند از اجساد و آنچه بر زند و نقره منقوش و معدنیات
سوخته و سنگهای در گورستان و ریگ روان از اجناس بر اره و سوزن و درفش بر پوست و شاخ
و موی و مثل آن از حیوانات خرچنگ آبی و سائر عنکبوت و غیر ذلک از طیور بر زغن لکه و چرغ درخت سرو
ناصل و مرغان آبی و شکاری و عنقا و بوتیمار از ازمنه مشترک در میان ماضی و حال از اوقات بر
هنگام سوار شدن پادشاه و ابتدای حرب و گرمی بازار اسپ از امراض بر باد طاعون و ریش های ناسور
و زخمهای مهلک و سوختگی و قطع اعضا و از مشمومات ترب و شلغم از بروج بر جدی از کواکب بر ذنب
که تعلق از مقامات زحل دارد از فصول بر اواخر خریف از شهور بر رجب از اقالیم بر اوائل سوم از ممالک
بر روم و کردستان و قرباغ از بلاد معتبره خصوصا بر شهرهای این ممالک از اوضاع و اشیاء بر زنگار
که بر زنجیر یا طوق در گردنش باشد یا زبان از حلقش کشیده باشد و هنوز نمرده باشد یا شخصی که غل
در گردنش باشد یا شخصی که با زن و پدر خود نزاع دارد و شمشیر و خنجر که در غلاف بود و مشعل روشن
و گرگ و سگ که در زنجیر بود و درختی و دیوار بلند و مرغی که بران آشیانه دارد از درجه حروف در خانه هشتم
حرف حا و خا دارد و نیز صاحب پنج خانه است اول از دائره سکن دوم از دائره عدد صاحب خانه
چهاردهم است سوم از دائره حرف صاحب خانه هشتم است چهارم از دائره مزاج صاحب خانه
شانزدهم است پنجم از دائره عناصر صاحب خانه چهاردهم است طول پنج درجه دارد و عرض چهار
درجه دارد پس بیست درجه شد زیرا که طول و عرض با ضرب نموده عمق شکل حاصل نماید

در بیان نقی الخد بقاعده سکن

نسبت ملدماست تلخ و نباتی و آبی و جنس سرد و تر و شمالی است و دلالت بر شورش و خوف و ترس میکند

پست بر آب و گیاه نرم و دوکان عطار و ابریشم فروشی و امثال آن ا نهبئیت بر دلالت کرده و سبز چون
علم آرا الوان بر سفیدی که بسبزی مائل بود بر آق بود از طعوم بر شیرین از عطریات بر گلهای و ریاحین
و بوی آنها از حیوانات خرما و عسل و ترنجبین و شکر از ماکولات بر بو و بینهای لطیف و لذیذ از ثمار
توت و زرد آلو و انگور و اشجار انیوس شقایق و زیبوج و مهر گیاه و بوستان افروز از سازها چنگ از آوازها
بر ثقل از ملبوسات سبز می و تنوری آینه دلده و از اجساد و احجار بر مس غیر معمول و مرجان سرخ و سیاه
و سیاه و سنگ سیاه سرمه و مروارید سیاه فیروزه و زمرد از اجناس بر تا آلب طاق پر ابریشم و
مغز اثمار که شیرین بود و خلخال و جناق و تیز زین و گرز و گوپال از طیور غیر طائر بر شتران باد پیمار
و بر غزال و بر کنایه از طیور بر چکاوک و مرغان حلال منقش خوش خوان که مردم نگاه دارند از ازمنه
بر حال از اوقات بر هنگام طاعت شام از امراض بر دار الفیل و رشته و کلها که بهدی تن افتند
از کواکب بر زهره از بروج بر ثور از شهور ربیع الاول از فصول بر وسط خریف از اقالیم بر نصف
آخر پنجم از ممالک بر سروان و آنچه بسیار آب بود از بلاد مشهور خصوصاً بر مرد و شتم قند و کهال
و نثر نغ و روس و حصار شادمان از خصوصیات او ضلع و اشباه بر شخصی که علم و باطبع با جنس
دارد یا میلے که بر چوگان و ما و بان کشتی و طوق و علم استاده مقصور بود یا بر حرکت نه دره و ستون
و چیزهای سر پوشیده بود مثل تیر و اشیاء مثالاً در خانهٔ هفتم حرف ز و ثاء دارد و نیز صاحب پنجم
مثلاً است اول از دائرهٔ سکن صاحب خانهٔ هفتم است چهارم از دائرهٔ عدد صاحب خانهٔ سوم
است سوم از دائرهٔ حرف صاحب خانهٔ هشتم است چهارم از دائرهٔ مزاج صاحب خانهٔ دوم
است پنجم از دائرهٔ عناصر صاحب خانهٔ نهم است طول پنج درجه و عرض نه درجه دارد

چون این هر دو را ضرب کنند چهل و پنج درجه حاصل خواهد شد

	در بیان اجتماع بقاعده سکن	

مادّه و نراست ممتزج ثابت است بادی و غربی و حیوانی است و دلالت بر راحت
و رنج میکند از طبقات انسانی علما و فضلا و حکما و ارباب قلم و محاسبان و نقاشان و مستوفیان

او صلاح و آشیاء برکشتی یا لنگر و چشمه های آب و تابیدن برف و آهن پین که در حرب بر سینه بندند و
بر آتشها می تنور و شخصی که پای در آب نهاده و شخصی که گوسفند بیده و شدید یا آبداری می کند از درجه
حروف صاحب خانهٔ دهم است که حروف آبا و خاک و لرد نیز صاحب پنج خانه است اول از دائره سکن
صاحب خانهٔ سیزدهم است دوم از دائره عدد صاحب خانهٔ پنجم است سوم از دائره حروف
صاحب خانهٔ دهم است چهارم از دائره مزاج صاحب خانه پانزدهم است پنجم از دائره عناصر صاحب خانه
ششم است طول هشت درجه و عرض پنج درجه چون عرض و طول را پیموده سعد سی و چهل
درجه حاصل گردید

در بیان عتبة الداخل بقاعده سکن

سعد است و علوی و گرم تر است و بادی و حیوانی است دلالت او بر چیزهای استاده
از طبقات انسانی بر عالم اهل غنا و مصنفان موسیقی و بر زنان صاحب جمال یعنی خادمان جمیل و خوش
و جوان و مطبوع و خوش خلق و اعیان و علم داران و چتربانان و خواتین حکام و محتشمان و
صالحان و شاعران از حلیه بهر دم دراز بالا سفید پوست سیاه چشم پیوسته ابرو کشاده پیشانی
میانه گوشت و باریک میان کوچک دست و پای خرد بینی و تنگ دهان و بزرگ گوشت
و دراز پشت و جوان خوش هیئت و خوش آواز و خوش صحبت که بر ساق پای نشانی دارد از
اعضا بر دهن و سوراخ بینی چپ و ساق پای راست از اخلاق بر نازکی و بیمیائی و فلان و نرمی
و آمیزندگی و محبت و مهربانی و تواضع بسیار و بی رحمی بجهت آنکه محبوب را با خصم دارد و طرب و
دوستی از افعال بر عشرت و طرب و لهو و زینت تن و لباس خواننده و نوازنده و بستن
تصانیف و ستدن رشوت و الهامات و ترتیب ساز نا یاد گرفتن اشعار و اعمال نگاه داشتن
و ضبط یا سمن و نواکه و عطرها و مانند آن از صنائع با او است از اکبسها بر ابریشم های شلون
از مواضع بر کوشکها و بلند و عمارت که بر بلندی ساخته باشند و تکلف بود و بر معدن یاقوت
و زمرد و منقلی که گرم و پلیه میدارند و طرب خانهٔ بادشاه که طوق مدحلم نگاه دارند و گوشه های

بر علت های معده و ضعف و استسقا و قولنج از ادویه مطبوخ مخلوط بعد بروده و غیره از بعض جوا
از کواکب بر عطارد از آدمیزاد بر حال از اوقات بر هنگام کشادن دروازه و جلوس معلم بر مسند
تعلیم از فصول بر امتزاج ربیعی از شهور بر دو نیم از اقالیم بر نصف شمالی ششم از ممالک بر اندلس
و یاجوج و ماجوج و بعضی از جانب شمال و از بلاد معتبر خصوصاً بغزوان بر دمع و کنجه و شهر هند و بر
زمین کشمیر از خصوصیات اوضاع و اشباه بر شخصی که نردی بازد و با خویشان صحبت میدارد و جمعی که
بعشرت مشغول اند بر دو صدف درست که مروارید در و باشد و بر هر چیزی که چیزی در و باشد بر دام
صید مرغان و آنرا اجتماع برای آن خوانند که نقطه بر ماده بهم جمع شدن دلیل تمام دارد و بر عقود
نکاح و اجتماعها دلالت کند از و هر حرف در خانهٔ پانزدهم حرف سین وارد و نیز صاحب خ
خانه است اول از دائره سکون صاحب خانهٔ پانزدهم است دوم از دائره عدد صاحب خانه
یازدهم است سوم از دائره حرف صاحب خانهٔ پانزدهم است چهارم از دائره مزاج صاحب خانه سوم
است پنجم از دائره عناصر صاحب خانهٔ سیزدهم طول شش درجه دارد عرض پنج درجه دارد پس چون بیاد ...

در بیان طریق بعث عدهٔ سکن

... ملوه و آبی و نهانی و سعد است و شمالی و این اب الاشکال است و عقل کل است از طبقات
انسانی بر ملک زادگان و خویشان بادشاه و رئیسان و عوام الناس و پیکان و جلوداران و کوه
و نگهبانان طریق بر و بحر و ماهی گیران و جاسوسان و رئیسان بافان و آب داران از حلیه مردم
دراز بالا و باریک اندام و باریک آواز کوچک سر گرد روی شهلا چشم و گندم گون پلیج و سیب زنخ
و چالاک در سخن و بر بینی و گوش علامتی داشته باشد از اعضا بر چشم چپ و جگر و رگها از اخلاق
بر فطانت و تازه روئی و تزلزل و ثبات و تمن جینی و فرمانبرداری از افعال بر صرف و بیجا خوا
و علم رمل و طریق صید بحر و بر سفر بسیار و خواندن دعا و تاختن اسب جهت یاران و طلبیدن و
تیر انداختن و ساختن عمارات و بر بستر فروختن و تیر گری کردن و آنچه مناسب از این صنائع بود بر جمیع
مناصب سائر طبقات مذکوره از البسه بر آنچه پیکان و پیادگان پوشند و لباسهای کتان از مواضع بر

اعمال و آهن بعد اصحاب شهود افسونگری و کتاب که بشرع معدوم دارند و بیزبان خوانند و نویسند
قیامی مذنان درمیانان و مهتران و علماء و سائر اهل ضرف دی که مذکور شده از حلیه مردم میانه بالا
به بلندی مائل و سبز رنگ فراخ پیشانی گرد سر خوله بزرگ پیوسته ابرو موی سیاه کشیده و ریش
پریشان خرد دندان و میان باریک کوچک بینی و کمیل ضعیف ترکیب و شیرین سخن بزرگ حجاب مرحومه
و موزون طبع که به پهلو و شکم نشانی دارد از اعضا بر شکم یعنی معده انفعال بر حرص جمع برده و ستوده
و ظرافت و همزدواری و حسن ملاقات و کم شهوتی و بی تکلفی و حکمت و دوستی و ثبات در امور معاملات
غیر ذلک متلون الطبع بود و طالب حکمت بود و علوم دقیقه و تهیه دوا و شربت جهت مرض و نوشتن
دعاها و طلسمات و تقسیم میراث وغیره کردن و تسخیر کواکب روحانیان بلای اعلی کردن تعلیم طلب
فعل حکما صحبت حکیمان و کاتبی عمل دیوان و جمع آنها آموختن بازی حیوانات فرمودن و حل
مشکلات و احداث عجائبات و تدابیر صائبه نمودن از علوم نجوم حکیمان و علم منطق دانستن و خواص
اشیا و فراست حساب از صنائع عطاری و کمردوزی و کمانگری و صحافی و کاغذبری و رنگ و روغن
آوردن چیزهای از مناصب سرداری اهل صنائع مذکور از البسه پراچه منقش و بدان قیمتی بود
از مواضع پرکار و انسرای معمور باغها و کتبخانه ها و مقام هنرمندان فرمانندان از هیئت مرتبه
مقاوی مجوف به آمیخته از عطریات و روائح بر عرقها که مخلوط بود بر عنبر و لادن و مشک از ماکولات
بر شورباهای که آنچه با صحاب سوداوی المزاج راه هند از غذاهای نیکو از ادویه بر ترکیبن از اثمار
بر مرکبات چون شفتالو و زرد آلو و انار اشجار پیوند رخت آنها که مذکور شده آنچه که پیوند کرده باشند مذبوحت
از اجناس بر ریگ بیابانی که الوان مختلف داشته باشد از اوزان بر معتدل و بر ثقیل و خفت از
ملبوسات بر فرسودگی و نرمی از سازها بمعمول از اجساد و احجار بر غوری و شیشه و زجاجی و بر...
غیر معمول از اشیائی به صدف و مهرهای طول و جدول ملون کشیده و بر جامه های دوخته در
موج آب و حرکت و نغمات و طاوس خالی از حیوانات غیر طائر پلنگ ناس و جانور که افعال
بازی آموخته باشد از طیور هدهد و گنجشک خانگی و مرغی که او را حرکات بیاموزانند از امراض

تصحیح این دائره چنان است که هر شکل یکی را بزوج مثلاً نقطهٔ آتش دو عدد و نقطهٔ باد هفت عدد و نقطهٔ آب
چهار عدد و نقطهٔ خاک هشت عدد به این صورت ب ز د ح (آتش باد آب خاک) پس به ترتیب بزوج همگین بیست و یک شدند
چنانچه طریق بیست و یک عدد دارد شانزده ازان طرح کردیم پنج عدد ماندند پس بخانهٔ پنجم طریق را نشاندند
و همین طور هر شکل که عنصر خود را دارد عددش بحساب بزوج جمع نموده چندانکه شوند ازو شانزده شانزده طرح
نمایند و باقی آنچه که باشد از اول خانهٔ رمل تقسیم سازند هر جا که عددش منتهی شود همان خانه مسکن آن شکل است
از دلیله بزوج و چون عدد جمع شده شکل لائق طرح نباشد آنرا بغیر طرح تقسیم کنند و هر جا که عدد
منتهی شود آنخانه را مسکن شکل دانند و دیگر آنکه میزان این دائره قبض الداخل است که در خانهٔ پانزدهم
مسکن دارد و جماعت که عنصر خود هیچ ندارد عددش هیچ ندارد پس آنرا بخانهٔ شانزدهم نشانیدند و همین را بطریق نظم گفته شده

عدد بزوج بدین طریق شود	طرز نیک است و دل خرم گو	آتشی دو باد هفت آمد	آب چارست و خاک هشت آمد
عدد خود ازین طریق گرفت	مسکن بزوج چهارده شکل گفت	آنچه از شانزده مزید آمد	شانزده طرح کرده آنچه آمد
باقی اعداد آنچه ماند ازان	شکل آنخانه را بیقین میدان	عددش را بگویم اکنون دو	این سخن صاف گفته ام بی پرو
عدد هر خانه ات که می باید	ضرب فی نفسه بکن شاید	خانه مقدار بر فزا کم کن	نصف اصلی شود درین چه سخن
فی المثل گو بیست گر وانی را	عدد خانهٔ سوم توانی بنما	سه و سه ضرب کن که نه شود	سه بران فزوده بشود
نصف شش کم بکن که شش تمام	این عدد اصلی است پس ثابت	این عدد مسکن شکل را بدان	بعد ازان طرز این بگیر و بدان
سیوم خانه شش عدد دارد	این عمل پیش گیر ای بحسد	سومین شکل را دوم چه عدد	کم بکن یک عدد که پنج شود
در چهارم بیا بیش چه عدد	یک برافزا که هفت عدد گردد	شکل از مسکن اگر بیش عدد	خانه مقدار بر فزا که شود
گر به پس رفت از مسکن شکل	خانه مقدار کم کنند اصلی	تا شود اصل غیر اصل عدد	حاصلت هیچ شک سر نگرد

پس بهمین طریق جمله اعداد احاد و عشرات بحساب ابجد معلوم نمایند و همین طور ماهیات و الوف دریافت
نمایند و برای تفهیم دوائر اعداد مذکوره نوشته میشوند اینست

ا		ب		دائره احاد			ه	و	ز	ح
				ج		د				

رود و خانها و تمام اصناف مذکوره از هیئت ها بعد از دو بار یک لیموا گردد از الوان بر سفیدی و سبز فام سمائی
و سمابی از طعوم کم مزه از طایع بر بوئیها بیمزه تا زها از عطریات بر گلاب ها خوشبو صحرائی از ماکولات بر آره متعلق
بر ماهی و حیوانات آبی از ثمار خیار و خربوزه و کدو و انگور و عنب الثعلب از اشجار و قواح و درختان از دواهای معتدل
و رخصت و نقل از ساز ها بر مطلق نی و ملبوسات بر نختی و نرمی از احجار و احجار نقره و معمولی مضروب و بلور رنگ
و مهره یاقوت از حیوانات مرغان بر یا ماهیان کوچک و سقنقور و هزار پای و موش و کمبو و خرگوش و اسپان
و شتران جانه از طیور مرغ آبی گردن دراز چون قو و قاز و اشباه آنها از از منه مشترک در میان حال و ماضی
از اوقات هنگام طاعت از امراض بر علت های فتق و علت آلت از ادویه بر گشنیز و تخم خیارین از بروج
بر سرطان از کواکب بر قمر از شهور بر محرم از فصول بر نیمه اشراج استوائی از اقالیم بر نصف اول هفتم از ممالک
بر آنچه سواحل آب باشد و جمیع رود بار آب از بلاد معتبره خصوصاً از بعضی بر شهرهای گیلان و مازندران و خزر
هدل از خصوصیات اوضاع و اشباه بر شخصی کشاورزی سیدا اندر پیکی که بیند و غلبه عوام و اقوام
بزرگی و خیاطی و عقد مروارید و اشال آن از درجه حروف در خانهٔ شانزدهم حرف عین دارد نیز صاحب
پنج خانه است اول از دایره سکن صاحب خانهٔ شانزدهم است دوم از دایره عدد صاحب خانهٔ سیزدهم
سوم از دایره حرف صاحب خانهٔ شانزدهم است چهارم از دایره مزاج صاحب خانهٔ دوازدهم است پنجم این
از دایره عناصر صاحب خانهٔ دهم است طول چهار درجه و عرض ده درجه دارد عمق از عرض چهل شد

دربیان صفت دایره اعداد و احاد و عشرات و مایات و الوف و غیره و دایره عدد این است

فرح ۱ یکعدد ۱	لحیان ۳ سه عدد ۲	عتبة الداخل ۶ شش عدد ۳	بیاض ۱۰ ده عدد ۴	طریق ۱۵ پانزده عدد ۵	قبض الخارج ۲۱ بیست و یک عدد ۶	حمره ۲۸ بیست و هشت عدد ۷	انکیس ۳۶ سی و شش عدد ۸
نصرة الخارج ۴۵ چهل و پنج عدد ۹	عقله ۵۵ پنجاه و پنج عدد ۱۰	اجتماع ۶۶ شصت و شش عدد ۱۱	نصرة الداخل ۸۷ هشتاد و هفت عدد ۱۲	عتبة الخارج ۹۱ نود و یک عدد ۱۳	نقی الخد ۱۵ پانزده عدد ۱۵	قبض الداخل ۱۲۰ یکصد و بیست عدد ۱۵	جماعت ۱۳۶ یکصد و سی و شش عدد ۱۶

جدول

ط	ع	ق	ر	ض	ت	ث	خ

باب دوم در بیان دایره سکن و طریق احکام او

بدانکه استادان این گرامی فن دایره سکن را میگویند که از همه دوایرهای رمل معتبرتر است و سکن ازین سبب خوانند که سکونت اصل اشکال از همین دایره است و جمله عالم برین حکم نمایند و آن این است

توضیح این دایره چنانست که میان شکل مشتری سعد اکبر قاضی فلک است و نیز مراتب آتش دارد پس بخانه اول دادند و قبض الداخل شکل آفتاب و نیز نقطه باد بخانه بادی بقوت تمام دارد پس این را بخانه دوم که متعلق بمال و معاش است نهادند و قبض الخارج که منسوب به شمس است و راس متعلق به شمس است پس چون بخانه اول که مشتری باشد چون آنجا شمار کنی شمس سوم میباشد یعنی مشتری و مریخ و شمس پس خانه سوم خانه برادران باشد قبض الخارج را به خانه سوم نهادند و جماعت کلام الاشکال است و خانه چهارم که منسوب به پدر و عم است جماعت را بخانه چهارم نهادند و همین طور هر شکل را در هر خانه مقرر نمودند ازین جهت از منسوبات خانه در احکام این دایره موافقت کنند و آنچه که منسوبات اشکال در باب اول گفته شده پس از هر خانه نگاه کرده از منسوبات شکل گویند مثلاً اگر کسی پرسد که مراد من کی حاصل خواهد شد از دایره عدد حکم نمایند و قوت اشکال و شرف و هبوط و وبال اشکالهای ملاحظه نموده حکم نماید اگر شکل در شرف خود باشد قوت تمام دارد و اگر هبوط و وبال دارد قوت ندارد و چون این مقدمه را از جمله کلیات علم رمل است اگر هر جا نگارش رود نسخه بطول انجامد آنجا که ممکن است که قاعده مسطوره بدست نرود و هرگز با خاطر دیگران نااهل نباشد لهذا در همین جا نوشته میشود که از قاعده سکن برین حکم نمایند و آن این است

در بیان مزاج درجه سوز ها بطور نظم

ع	س	ن	م	ل	ک	ی	ط
			دائرہ عدد عشرات				
ف	ع	س	ن	م	ل	ک	ی
ع	س	ن	م	ل	ک	ی	ص
			دائرہ عدد المات				
ص	ذ	غ	ث	ت	ش	ر	ق
غ	ث	ت	ش	ر	ق	غ	ظ
			دائرہ عدد احاد الالوف				
ح	ز	و	ہ	د	ج	ب	ا
د	ہ	و	ج	ب	ا	ی	ط
			دائرہ عدد عشرات الالوف				
ف	ع	س	ن	م	ل	ک	ی
ع	س	ن	م	ل	ک	ی	ص
			دائرہ عدد مآت الالوف				
ض	ذ	خ	ث	ت	ش	ر	ق

دربیان بروج که نسبت بشکلها دارند اگرچه در هر شکل بیان کرده شده اما یاد داشتن آن یک جا از جمله ضروریاتست

حمره باشد از حمل عقرب بود از نقی خد — نسبت از بهرام دارد گرچه باشد نیک و بد
قوس از لحیان و نصرت داخلش از حوت دان — مشتری شد مالکش این طرفه تو نیکو دان
ثور شد از عتبه داخل فرح از میزان پدید — زهره میدارد نشاط و خرمی در وی مزید
جدی از انکیس عقبه در دلو گیرد مقام — زحل میدارد از آن نسبت نحسیت تمام
اجتماع هم شد ز جوزا و جماعت سنبله — این دو شکل ممتزج نسبت عطارد آمده
هم بیاض و هم طریق این هردو از سرطان ظهور — نسبتش در ماه باشد از ترقیهای نور
نصرت الخارج قبض الداخل دو شکلست از اسد — آفتابست هم چنین بعض ز حضرتهای خود
قبض خارج در دلو از راس میدارد ظهور — عتبة الخارج در جدی از ذنب میدارد سرور
این دو شکلست راس و ذنب از بهر علت الیزیز — شود گرداری بخوان و یاد گیرش با تمیز

پس همین طور به منسوبات اشکال ملاحظه نموده و آنچه که در باب اول شرح رفته آن را غور نمایند و حکم کنند اگر شکل ضعیف غلبه کند حکم بر عدم حصول مطلب است و اگر اشکال قوی بوند دلیل بر حصول مراد است و منسوبات اشکال در همه حال بکار می آیند و از دو شان احوال ها گویند

باب سوم در بیان دائره ابدح و احکام او گفتن باین طریق

بدانکه این دائره را دائره آدم و ثنای ابدح میگویند و بنای این دائره بر حکم نمودن بر الفاظ است و صاحب سرخاب و محقق تجرید و غیره بر این دائره عمل نمایند و آن دائره آدم و ثنای ابدح است

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	واین شکل عنصر ندارد	

تقسیم این دائره چنانست که اعداد لفظ ابدح را شمار کنند بدین صورت

آتش	باد	آب	خاک
ا	ب	د	ح
	۲	۴	

آفتاب و زهره و تیر و قمر زحل هست نام   مشتری مریخ راس و ذنب بگیدان والسلام

ابجد و هوز حطی تا هفت درجه روز ها   راس و ذنب دو هشتمین این درجه شد ختم تمام

شکلهای هشت سیاره که شد بشمرده بیش   خواندش استادی این شد فرق ای نیکنام

از نهم ابتدا کرده رسان تا شانزده   با شدت سکن مزاج این نیکشان برگیر کام

در بیان تحویل اشکال

شرف الشکالت ترا دانسته باید ای عزیز   زانکه در علم رمل شد لازمت گفت این کلام

بطریق سیر سیارت که گفتم او بیش   دان و خوان این راز را هرگز مگو با یار خام

بایدت یک دوازده شش دو و هفتم جا یقین   ده و نه بشمر ز خور تا شرف را دانی تمام

در بیان قوت اشکال

قوت اشکالها آن هست در علم رمل   شکلهای سکن بیت ازیست خود گیر مقام

همچنان سکن مزاج و سکن حرف از جای خود   شکل خود دارد در آن باشد از آن قوت تمام

در بیان هبوط اشکال

هفتمین درجه ز شرف آمد هبوط اندر رمل   سیر این درده ازده خانه بود ای نیکنام

لیک تمیان نصرة الخارج بود در اول است   قبض داخل نصرة الداخل بچهارم گشته رام

در بیان وبال اشکال

گر ترا دانسته می باید وبال شکل ها   این چنین بازی هست برگیر تو خوش فهمی کلام

سکن اشکال که استادان مقرر کرده اند   ابدح و برزوح بیوت و حرف عنصر گیر تمام

همچنان ختم هست سکن دانیالی ای عزیز   من بر آن دارم عمل گر ذوق باشد آن تمام

صورت اشکال دانیال آنچنان که هست   خانهٔ هفتم وبال آن حاصل حاصل تمام

همچنین اشکالها با شانزده خانه که هست   سیر کرده سیر رسد تا ششم که شد ختم تمام

عمل به سکن بکار دانشوران مرا بخشیده اند   در همان سکن این چنین دان بالیقین طوری تمام

در بیان

آبی اند آتش دشمنی آب دارد واگر نقطهٔ آتش بخانهٔ خاک یعنی بچهارم وهشتم ودوازدهم وشانزدهم رسد حکم بدرجهٔ اوسط دارد زیراکه آتش وخاک بدرجهٔ دشمنی مساوی اند که آتش را چون در میان خاک پنهان نمایند آتش زنده ماند وخاک را گرم کند وخاک را هم قرار مرکز خویش بود اما چون آتش خاک را گرم ساخت دشمنی نمود زیراکه حالت او را تغییر نمود ودر اصل آتش هم از پنهان شدن بخاک فتوری یافته پس دشمنی بدرجهٔ اوسط شد وبهمین طور از عنصر خیال نمایند که اگر عنصر بخانهٔ خویش وبخانهٔ مطلوب خویش رفته قوت دارد واگر بخانهٔ دشمن آمده قوت ندارد وبد است وبدرجهٔ مساوی حکم بر مساوی کنند وچون این همه بادراک رسید طریق احکام انداز دایرهٔ ابدح بدینسان است که چون رمل برای حاجتی بزنند پس نگاه کنند بخانهٔ میزان که خانهٔ پانزدهم است واز آنجا هر نقطه از آتش وباد وآب وخاک که شکل داشته باشد آنرا بیرون آرند وبگویند حال سوال سائل از آنجا نقطه رفته منتهی شود وآنجا هر شکل که باشد ببینند که قوی است یا ضعیف واز دایرهٔ ابدح مالک کدام خانه است پس از هر خانه که مالک باشد منسوبات آنخانه ودر آنجا که نقطه منتهی گشته منسوبات آنجا نگاه کنند وحکم نمایند ونیز ببینند که مطلوب این شکل کجا نشسته وآنجا قوی است یا ضعیف وچند جا تکرار شده پس همه قواعد منضبط کرده حکم نمایند وبرین قاعده مثال بیان کنیم مثلاً رمل زدیم اینست پس نقطهٔ آتش عقله وا دارد در میزان آنرا بر آوردیم بخانهٔ چهاردهم رسید واز آنجا گذشته بخانهٔ یازدهم رسید واز آنجا برخاسته بخانهٔ پنجم رسید وبهمین جا منتهی شد وآنجا قبض الخارج از دایرهٔ ابدح بمسکن خویش نشسته گفتم سوال از جهت فرزند است وچون قبض الخارج نقطهٔ آتش وآب دارد وخاصهٔ آتش به علو ورفعت وعروج است وخاصهٔ آب نیز خروج است وتکرار قبض الخارج بخانهٔ ششم است ومالک این خانه عقله در میزان است پس گفتم فرزند تو در سفر رفته وآنجا زحمت ها کشیده زیراکه نقطهٔ آب قبض الخارج در خانهٔ ششم وپنجم که خانهای آتشی ضعیف است

پس عدد اول را آتش شمارند و عدد حرف دوم را باد و عدد حرف سوم را آب و چهارم را خاک انگارند پس هر شکل که مراتب آتش و اعداد مثال الحیان ۱۶ آنرا بخانه اول مقرر نموده‌اند و همین طریق هر شکل را مراتب شمرده چند انکه عدد شود آنرا همان خانه تعیین نموده‌اند هر شکل که اعداد از شانزده عدد زیاده دارد آنرا از شانزده طرح نموده انچه باقی ماند همان خانه با و دادند و جماعت که هر چهار عنصر خود بسته دارند آنرا در خانه شانزدهم نشانیده‌اند و درین دایره هیچ شکل مراتب خود از شانزده زیاده ندارد و این هر چهار عنصر را مراتب هشت هشت مقرر نموده اشکال را با و منسوب کرده اند و از و شان حکم می نمایند بدین طریق

	مراتب آتشی بحساب دائره ابجد هشتگانه						
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	مراتب بادی بحساب دائره ابجد هشتگانه						
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	مراتب آبی بحساب دائره ابجد هشتگانه						
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	مراتب خاکی بحساب دائره ابجد هشتگانه						
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

و چون آتش را باد دوستی دارد و آب با خاک دوستی دارد و آتش با آب دشمنی مطلق دارد و خاک با باد دشمنی دارد و باد را دشمنی با خاک ظاهر است که او را بر باد میکند و خاک باد را امکند میفماید و آتش آب را گرم سازد و در بجوش آرد و آب آتش را میکشد قس علی هذا چون نقطه آتش بخانه خویش و مراتب خویش بود قوت دارد و چون بخانه دوست خود رود و بمراتب باد نشیند نیز قوی تر است و بزبان آینده بهتری کند و خانه آتش را اول نهاده‌اند و نیز اول و پنجم و نهم را آتشی دانند اگر اینجا نقطه آتش باشد قوت دارد و اگر در دوم و ششم و دهم و چهاردهم باشد نیز قوت است زیرا که این خانه بادی است مایل او نماند و اگر در سوم و هفتم و یازدهم و پانزدهم نقطه آتش نشیند بد است که این خانها

شکلے تولد کند و اشکال متولده را اُمهات ساخته زائچه دیگر تمام کنند و میزان آن زائچه اگر نقطه
ملاشند آنرا بدو اند و نقطه بهر جا که منتهی شود حکم از انجا نماید و زائچه که میزانش بسته است اینست

اشکال اوتاد

زائچه انقلاب شده

ترکیب احکام فلان زائچه

پس درین زائچه انقلاب شده میزان الرمل در
پانزدهم نصرة الخارج شد نقطه آتش او از میزان
بر داشتیم بخانه سیزدهم رسید و از انجا بخانه نهم
نقی پیوسته و از انجا در طالع به طریق آمده و
همونجا منتهی گشته پس دانستیم که سوال از طالع سائل بود و در معنی ذکر یه نقطه که ده ایم همین طور
احوال این حکم باید که نگاه دارند هر جا که نقطه رود حکم کنند

باب چهارم در بیان دائره زوج و احکام او گفتن باین طریق

بدانکه کیفیت تصحیح این دائره و شرح اعداد آن در باب اول ذکر رفته که از اعداد نقطه زوج یکی
این دائره است فاما طریق احکام آن اینست که اگر کسی سوال کند که از شخصی چیزے طلبیده ام
مرا کے خواهد داد پس باین نیت چون مرد نفسے نظر کن در زائچه که موافق تسکین زوج گذاشته
و آنجا چه عدد دارد هر انچه که آن شکل عدد داشته حکم نماید که در عرصه اینقدر روز آن شخص
ترا خواهد داد و به بیند که آن شکل که در قوت عدد نشسته است سعادت است یا نحوست دارد
اگر سعادت است حکم کند که آن شخص ترا خواهد داد و اگر نحس است بگوید که در عرصه اینقدر
الی آن شخص که وعده داده کرده است ترا جواب خواهد داد و چیزے حصول نخواهد شد

دلیل بر بدی و زحمت دارد و از نزد او شان خبر رسیده باشد که نقطهٔ آتش از میزان اول به عتبة الخارج
و چهاردهم رسیده و این شکل مالک خانهٔ هشتم است و خانهٔ هفتم منسوب بغائب است و بجای دیگر عتبة الخارج
نشسته که شکل خانهٔ چهاردهم است و نقطهٔ باد و خاک و آب دارد و نقطهٔ آب از آنجا بخانهٔ ششم رفته که
خانهٔ رنج است و از آنجا بخانهٔ پنجم که خانهٔ خبر است و از آنجا بخانهٔ چهارم که خانهٔ سائل است و از آنجا بخانهٔ
سوم که خانهٔ حرکت است و از آنجا بخانهٔ دوم که بخانهٔ خبر رسیدن و لقدوم غائب متعلق است رسیده
پس چون این همه منسوبات را جمع نمودم گفتم که فرزند غائب در رنج بود و از وی شان بخانهٔ تو خبر رسیده است
و خبر نیز رنج آلوده بود زیرا که نقطهٔ آب بخانهٔ رنج و بخانهٔ یاد که خانهٔ دشمن آب است رسیده و اینکه خبر
مرگ فرزند در سفر ترا برسد و این حکم از نقطهٔ خاک عقد گفتم که چون از میزان راندیم خانهٔ چهاردهم
مراتب خاک بسته دارد پس از آنجا بازگشت کرده بخانهٔ شانزدهم با انکیس پیوسته و از آنجا بخانهٔ عاقبت
امور است و از آنجا به سیزدهم به عتبة الداخل آمده که خانهٔ آینده است و از آنجا به دوازدهم
بفرح پیوسته که متعلق به خبر است و از آنجا بخانهٔ چهارم به نصرة الداخل که بعمر تعلق دارد و منتهی
شد که عمر انتها دارد و سائل را خبر انتهای عمر فرزند رسد و نیز اجتماع بخانهٔ نصرة الداخل شغل منسوب
به خط و کتابت نشسته و در خانهٔ او بیاض و تکرار بیاض بخانهٔ دوم که خانهٔ رسیدن خبر است نشست
و نقطهٔ آب بخانهٔ رنج و بخانهٔ دشمن است یقین که خبر مرگ رسد و نقطهٔ خاک چون او انکیس
پیوسته بود و انکیس بخانهٔ هشتم که خانهٔ مرگ است وجود بسته این هم دلیل مرگ باشد
پس همین طور از این دائره حکم کنند اینقدر برای تفهیم طالب را بس بود و اگر رمل زنی و میزان
شکلیکه از طریق و جماعت بود آنرا انقلاب کنی و از آنچه دیگر بجای وی بران حکم کنی چرا که در میزان
جماعت نشسته نقطه ندارد پس لقطه [illegible] شده از جهت حکم انقلاب کردن است و نقاط
طریق را هم معتبر ندارند چرا که اصل اشکال این است از سیر تعلق ندارد و طریق انقلاب آنچه
این است که شکل اول را با خانهٔ سیزدهم هر شکل که باشد ضرب کرده شکل تولد کن و شکل خانهٔ
چهارم را با شکل خانهٔ چهاردهم ضرب کرده شکل سوم آر و شکل خانهٔ هفتم را با میزان زائچه ضرب کرده

باب پنجم در بیان دائره دانیالی واحکام او گفتن باین طریق

بدانکه این دائره را دائره دانیالی بهمان جهت می نامند که علم رمل از معجزه جناب دانیال پیغمبر است
که آنجناب احوال بد ونیک سوال سائل بر تخته ریگ نهاده و نقاط دان کرده استخراج میفرمود
و جبرئیل علیه السلام بحکم رب جلیل پیش وے بیامد و او را تعلیم نمود این علم را بمانکه تعلیم کرده بود آدم علیه السلام
را و ازین جهت این دائره را دائره اصلی هم نامند و دائره کلی نیز نام کردند و آن دائره این ست

و توضیح این دائره چنانست که از عناصر اربع این را وضع کرده اند یعنے طریق که چهار نقطه دارد
بچهار عنصر منسوب است چون در مقابل طریق یک طریق نهادند طریق جماعت گردید از جماعت
یک نقطه برداشته بر طریق نهادند طریق عتبة الداخل گردید و جماعت لحیان شد و چون جماعت
شکل ام الاشکال است شکل متولده او را که لحیان شد و از نقطه آتش بنیاد گرفته پس آنرا بخانه
اول نهادند و از آتش دوم عتبة الداخل بنیاد یافته آنرا بخانه پنجم که بعد از چهار مراتب و چهار خانه
اول خانه پنجم است زیرا که چون چهار نقاط رمل را بچهار سیر بندند شانزده شد پس همین بنیاد رمل
است لهذا عتبة الداخل را بخانه پنجم که آتش دوم است نهادند و از جماعت نقطه باد گرفته بمرتبه
باد طریق چون افزودند طریق نقی شد و جماعت بسیار کم شدن نقطه حمره گردید پس حمره را بخانه دوم
بجهت تولد شدن از جماعت نهادند و نقی را بخانه ششم که باد دوم است نهادند و از مراتب آب
چون از جماعت نقطه گرفته بطریق نهادند طریق فرح شد و جماعت بیاض گردید چون بیاض بموجب
قاعده مذکور از جماعت تولد شده آنرا بخانه سوم که آبی است نهادند و فرح را بخانه هفتم که آب متعلق
خانه سوم است نهادند و چون از مراتب خاک نقطه از جماعت گرفته بطریق افزودند طریق اجتماع
شد و جماعت انکیس گردید پس انکیس را بخانه چهارم نهادند که خانه خاکی است و بخانه هشتم
عتبة الخارج است که متعلق خاک چهارم است نهادند پس همه نقاط تمام شدند اشکال دو نقطه از جماعت

ونیز نگاه کنند که شکلی که بقوت عدد موافق تسکین بزوج نشسته است ساکن بکدام خانه است و آنجا
بقاعده سکن رود و ببینند که کدام شکل نشسته و آن شکل کدام خانه و از هر جا که شکل را ببیند آنجا نگا
هم نگاه کنند و منسوبات آن شکل و منسوبات آنخانه هر یک را جمع نموده حکم کنند مثلاً برای شخصی
رملی کشیدم بدین اشکال اتفاق افتاد مثالاً زائچه پس
درین زائچه اول فرح در طالع نشسته و این شکل از قاعده
بزوج در اول سکن دارد و یک عدد و چون شکل سعد
منقلب است و منسوب به فرزند و مشوق و خیرات
گفتم که از یکروز که گذشته است متردد هستی جهت خبر فرزند و چون فرح مکرر در خانه چهارم
شده و مالک آنخانه از دائره بزوج قبض الخارج است و او در خانه ششم رفته خانه ششم خانه
بیماری است گفتم خبر آن از بیماری فرزند باشد و چون قبض الخارج در هشتم مکرر شده که خانه
خوف است و آنجا انکیس سکن دارد و از قاعده بزوج و انکیس سی و شش عدد دارد و او در خانه
هفتم که خانه سکن عمره است نشسته و نیز قبض الخارج شکل حرکت است پس گفتم فرزند تو از نزد
تو بسفر رفته و از تو غائب است از عرصه سی و شش روز و از خبر نرسیده و فردا خبر بیماری او
رسیده باشد ازین جهت متردد هستی و چون بیاض در خانه دوم بسکن خود از قاعده بزوج
نشسته و آنجا سه عدد دارد گفتم در عرصه سه روز اراده داری که با هم نزد فرزند خویش بروی
و چون بیاض بخانه خویش از قاعده بزوج در چهارم نشسته گفتم در عرصه دو روز رفتن تو از خانه
خویش شود و چون بیاض مکرر در شانزدهم مکرر شده و مالک آنخانه از قاعده بزوج قبض الداخل
است او در خانه پنجم نشسته که خانه سفر است از جهت رفتن سائل در ده روز شود و چون اجتماع
بقاعده بزوج در خانه دهم نشسته شصت و شش عدد دارد گفتم در عرصه دو ماه و شش روز
مریض تو شفا خواهد یافت پس همین طریق ازین زائچه حکم نمایند و ازین دائره غور کنند تا احکام
عدد راست آید و اگر خواهم ازین زائچه حکم دیگر هم کنم فاما مطالب را بس بود.

وباد منسوب بمال است پس گفتم که جهت انضمام جمع کردن مال مترددو غمگین هستی و کار مال بیکی زیراکه اجتماع بخانهٔ کارکه خانهٔ دهم است مکرر شده پس همین طریق ازین دایره حکم کنند واکثر استادان این امر را از ضرب اشکال درست نموده اند وآن قاعده اینست که اول نقطه آتش ودوم نقطه باد وسوم نقطه آب وچهارم نقطه خاک این را امهات نمودند یعنی لحیان آتش حمره باد وبیاض آب وکبیر خاک پس این اشکال را چون با طریق که شکل رملی است واز عالم الوهیت بوجود آمده است ضرب کنند شکل بنات متولد گردید یعنی چون لحیان را با طریق ضرب کنند عتبة الداخل برمی آید وچون طریق را با حمره ضرب کنند نقی برمی آید وچون طریق را با بیاض ضرب کنند فرح برمی آید وچون طریق را با انکیس ضرب کنند عتبة الخارج برمی آید وبعد از بنات متولدات از دو نقطه ساختند مثلاً چون طریق را با قبض الخارج ضرب کنند قبض الداخل برمی آید قبض الخارج را متولدات کردند وقبض الداخل را زوائدات وچون اجتماع را با طریق ضرب کردند عقله برمی آید وچون نصرة الداخل را با طریق ضرب کنند نصرة الخارج برمی آید پس چهارده اشکال شدند شکل پانزدهم را از طریق با طریق ضرب کنند جماعت برمی آید پس طریق بحساب متولدات بخانهٔ دوازدهم رسید وجماعت بحساب زوائدات بخانهٔ شانزدهم رسید همه زایچه درست گردید اما عدم ارتفاع عناصر طریق گشت وصورت آن اینست

امهات

ضرب امهات با طریق وشکل متولده بنات اند

بیان متولدات از دو نقطه

این چهار بنات اند

این هر چهار که با طریق ضرب شدند متولدات اند

این چهار زوائدات اند

پس صورت زایچه این حاصل گردید تا این قدر بیان دایره از عناصر اربعه حکم نمایند تا احکام ها است آید ودر خاتمهٔ کتاب طریق مشهور اسم شکل ذکر کرده ایم وآن مشتمل بر خاصیت است

امهات نبات

متولدات زوائدات

برداشته یکی آب و دو یگا آتش و بر طریق افزودند طریق قبض الداخل شد و جماعت قبض الخارج گردید
پس قبض الخارج را بخانهٔ سوم آتش که ششم باشد نهادند و قبض الداخل را بخانهٔ سیزدهم که آتش چهارم
باشد نهادند و نقطهٔ آب شریک باد کرده از جماعت برداشتند و بر طریق نهادند طریق عقله شد
جماعت اجتماع گردید پس اجتماع را بخانهٔ دهم که متعلق باد سوم است نهادند و عقله را بخانهٔ چهاردهم
نشانیدند که باد چهارم است و نقطهٔ آب با نقطهٔ خاک شریک کرده از جماعت برداشته بر طریق نهادند
طریق نصرة الخارج گردید و جماعت نصرة الداخل شد پس نصرة الداخل را بخانهٔ یازدهم که آب سیم
باشد مقرر کردند و نصرة الخارج را بخانهٔ پانزدهم که آب چهارم است پس باقی ماند طریق و جماعت جماعت
را بخانهٔ شانزدهم که بنیاد و بیخ اشکال است و عاقبت العاقبت و انجام خانه که شانزدهم و خاک
چهارم است نهادند و طریق را دوازدهم که نیز عاقبت رمل است چرا که سیر رمل از دوازده خانه است پس
همانجا مقرر کردند این است کیفیت اصل رمل و من از نیت بر این دائره اعتقاد دارم و طریق احکام و آن است
که چون برای کسی رمل بزنی نگاه کن در خانهٔ سوال که کدام شکل نشسته و آن شکل از این دائره کجا
سکونت دارد اگر آن شکل بحساب این دائرهٔ آتشی است پس ببین که آتش اول است یا دوم
یا سوم یا چهارم و از مرکز خود بچند خانه آمده و بخانهٔ متعلق و مطلوب خویش آمده یا بخانهٔ غیر آمده
اگر بمطلوب خویش آمده است قوت دارد و اگر بمرکز غیر آمده قوت ندارد و مراد سائل بر نه آید و
تکرار شکل را نگاه کند و حکم نماید مثلاً من برای شخصی رمل کشیدم بدین صورت چون جماعت
در خانهٔ سائل نشسته و این شکل بنیاد اشکال
است اما مراتب خاک چهارم دارد یعنی
شکل خانهٔ شانزدهم است از دائرهٔ اصلی
و مرکز آتشی آمده گفتم غمگین هستی در انجام کار
خویش که چگونه خواهد شد و چون بخانهٔ جماعت اجتماع نشسته که شکل خانهٔ دهم است و باد سوم است
و در خانهٔ لو عقله نشسته که باد چهارم میباشد و مالک خانهٔ چهاردهم است و انجا حمره که شکل باد اول است

زثابت نحس جمره هم جماعت | نیارد هر دو را اندر حکایت

طریق احکام داخل وخارج وثابت

اگر از اشکال داخل سعد کار است | همان آوردنش با اختیار است

اگر شد نحس داخل آشکار است | در آوردن همان بی اختیار است

که خواهی گر نخواهی آورد پیش | دگر نه بد همین کار است درویش

اگر ز اشکال خارج سعد آید | رود با اختیار این می نماید

اگر شد نحس خارج بی توان گفت | بیعد بی اختیارش سخت دریفت

اگر از اشکال منقلب است سعدی | برین گونه درا یارم بیادی

که در آمد شدن با اختیار است | بدان کاری که در خانه شمار است

اگر منقلب نحس آید پدیدار | شود بی اختیار آمد شد الکار

اگر اشکال ثابت سعد کار است | توقف کردنش با اختیار است

اگر شد نحس ثابت شکل مالوف | شود بی اختیار آن کار موقوف

دربیان احکام خانها خانهٔ اول

نگارم داستانی حکم خانه | گرو دانند احوال زمانه

سوال از نفس گر باشد بدانی | ز اول خانه این رازش بخوانی

چو شکل سعد شد نیکو است بر گو | دلیل تندرستی هست نیکو

ز شکل نحس حال نفس بد دان | همین معنی است ای یارم تو بر خوان

چو شکل خارج است اکنون شماری | دلیل آمد و شد بسیار داری

اگر ثابت بود بر حال ماند | بدان گونه که باشد آن نماند

اگر منقلب باشد هر زمانش | شود گونه بگونه کار جانش

اگر داخل بود خواهان چیزیست | که از پیشش بود دراین تمیز نیست

خاتمه مشتمل بر خاصیت اشکال و احکام خانها و حال سعد و نحس و داخل و خارج و ثابت و منقلب وغیره

ستایش و حمد بی پایان بر آن ذات — که اول اوست آخر اوست ز اثبات
عیان هر همه پیدایش اوست — نهانی کانی و حیوانی همه اوست
ثنایش از قیاس و عقل بیرون — نباید گفت الا پاک بیچون
کنون از عمل رمل بیانی — کز و داننده را باشد نشانی
شکلها را طریق چار پیش است — که آثار وی از دائم به خویش است
چو داخل خارج و ثابت و منقلب — ببین چار اندرون از جان و از قلب
ز داخل آمدن را می نماید — ز خارج ها دلیل رفتن آید
چو ثابت پایدار و نزد و شمارند — ز منقلب آورد و برد نگارند

دربیان اشکال داخل

شکلها سعد داخل این شکل است — قبض داخل و نصرت الداخل اصل است
عتبة الداخلش سوم سعد است — ز داخل نحس انکیسش بیاد است

دربیان اشکال خارج

ز خارج سعد دو شکل اند بیدان — چو لحیان نصرت الخارج چنین خوان
ز خارج نحس دو شکل اند بشمار — قبض خارج عتبة خارج بدان ای یار

دربیان اشکال منقلب

ز شکل منقلب دو سعد دانند — طریق و فرح را دائم بخوانند
ز نحس منقلب عقله نقی خد — شمارندش نحوست راست بجد

دربیان اشکال ثابت

ز ثابت سعد دو شکل است زینسان — بیاض و اجتماع را صاف تر دان

گر نقل افتد ز سعد اختیار هست ... ز نحس البته هم بی اختیار است

سوال از حرکت نزدیک هست آن ... سوم خارج بگو رفتن شود دان

چو داخل ثابت آید در سوم جا ... بگو رفتن نگردد هست پیدا

چو منقلب است رفته باز آمد ... بکارش انقلاب از ساز آید

چو باشد سعد حرکت راحت آرات ... ز نحس از نامرادی حرف کوتاه است

در بیان حکم خانه چهارم

سوال از عاقبت از مقام است ... ز چارم خانه گفتن سود تام است

اگر آن شکل داخل سعد باشد ... نیکوئی عاقبت زارشاد باشد

ز داخل نحس عکس او نمودار ... شود حاصل که گردی عاقبت خوار

چو خارج هست نقلش از مقام است ... ز سعد از اختیار نفع تام است

چو نحس آید از وی بی اختیار است ... که نتوان ماند آنجا آشکار است

چو منقلب است هر لحظه دگرگون ... مقام و عاقبت بینی بگو چون

که بینی آمد و شد زان مقام است ... دیا از عاقبت نقصان تمام است

چو ثابت سعد شد حال مقامش ... دیا از عاقبت شد نفع تامش

چو شکل نحس در چارم بیاید ... مقام و عافیت بد گفته شاید

در بیان حکم خانه پنجم

سوالش گر ز فرزند است و محبوب ... بجو اینچنین با طبع مرغوب

بود گر سعد داخل راحتش زوست ... ز خارج سعد راحت غیبت از دوست

ز منقلب است هر ساعت دگر کار ... ندامت هم ز رنج زو نمودار

ز ثابت میدهد راحت فا[illegible] ... اگر اندک کشد این راز پیدا

در بیان حکم خانه ششم

ز سعد آسانی و هم اختیار است	ز نحس از نامرادی کار و بار است
که کار او هم از بی اختیار است	بگیر این را در آگین اعتبار است

در بیان حکم خانهٔ دوم

سوال از مال گر باشد ببیند	بدوم خانه اشکالش گزیند
چو داخل سعد شکل آید در آنجا	به آسانی شود آن مال پیدا
چو خارج سعد شکل از دست برود	ولیک از اختیاری خرج بشود
ز داخل نحس مال آید بدستش	بدشواری همین تفسیر گفتش
ز خارج نحس شد تفسیر این حال	رود بی اختیار از دست آن مال
اگر ثابت بود مالش بر انسان	بماند نی شود افزون نه نقصان
اگر منقلب هر ساعت بگونه	شود مالش ز حال شد نمونه
چو باشد سعد آسانی بگوئی	چو آید نحس دشواری بجوئی
چو شکل سعد در دوم بیاید	تعلق هرچه دارد نیک یابد
شود حاصل مرورش نیک دانی	خلاف آن شود از نحس [illegible]

در بیان حکم خانهٔ سوم

سوال ار از برادر همنشین است	و یا از حرکت او را دلنشین است
ز سوم خانه تفسیرش چنین دان	اگر سعد است راحت هست ز اخوان
و اگر از همنشین و از اقربا هم	رسد راحت بکاهد غصه و غم
اگر خارج بود راحت بیاید	ز داخل یافتن را ره نیابد
چو منقلب است هر ساعت دگرگون	گهی زحمت گهی راحت دو چندون
چو ثابت شد نه زحمت هم نه راحت	چنین باشد که دانی از فصاحت
به سوم خانه خارج شکل گر هست	بگو این مدعا وابسته در بست

بهشتم شکل خارج گر نشیند — بگو از خوف آن کس بیرون آید
که باکش نیست از خوفی که دارد — سخن‌ها بگذرد این بر نگارد
اگر داخل بود باشد خطرناک — ز رنج و حادثه باشد دردناک
اگر ثابت بود تا دیرگاهی — دران خوفی بود بسیار ماهی
اگر سعد است آن نیک است انجام — وگر نحس است بد باشد سرانجام
چو حمره خانهٔ هشتم گزیند — ازو رنج و بلا بسیار بیند
خصوصاً مال غائب را نباید — که از دزدان برو خوف است بی‌حد
سوال از خواستن زن گر بود یار — درین حالت بهشتم حمره بیش دار
که آن زن دزد باشد بیشکی دان — که مال مرد را دزدی کند فلان
خیانت بیشکی بسیار دارد — چنین آثار زیجا بر نگارد

در بیان حکم خانهٔ نهم

سوال از سفر کردن گر بود دوست — بنهم خانه زا شکل سعد نیکوست
اگر نحس است بد باشد سرانجام — ازین فال است این مقصود انجام
اگر خارج بود سفرش بود خوب — اگر داخل بود دشوار مطلوب
اگر ثابت بود بیشک بد اسفی — گرفته خاطرش باشد بخواسنی
چو منقلب است دو دله باشد اینجا — ز سعدش نیک بخشش تا بجا
سوال آموختن علم است گر پیش — نیاموزد نه داخل هم ببیند بیش
اگر سعد است آسانی گزیند — وگر نحس است دشواری پذیرد
چو منقلب است هر ساعت دگر حال — بیاموزد بود چیزی درین فال
وزان فن بعضی آموزد بدانی — ز بعضی بهره بپذیرد بخوانی
چو خارج علم نیاموزد چنان دان — ز ثابت دیر آموزد چنان خوان

سوالش از زر بجور است پیدا
ششم خانه توان دیدن هویدا

اگر زاشکال داخل مے نماید
شود آن رنج افزون گفته شاید

اگر خارج به آسانی هست آن رنج
شفا یابد بغیر افشاندن گنج

اگر ثابت درآید رنج بسیار
نمودار است تا دیرے تو پندار

چو منقلب است گه به گاه بد حال
شود آن رنج هر گونی ازین فال

ز نیکی سعدها را کرد ارشاد
بدی از نحس ها بربست بنیاد

دربیان حکم خانهٔ هفتم

سوال از کردن زن گر نماید
ویا از بهر غائب فهم گشاید

بهفتم خانه مے باید ترا رفت
از احوال باید جمله بر گفت

ز داخل سعد زن نیکوست کردن
ز داخل نحس اوسط بر شمردن

چو داخل نحس انکیس است دانی
که هفتم خانه را مالک بخوانی

ازین زن کردن آن اوسط شمارند
که نحسش دیده اوسط مے نمایند

ولیکن حال غائب هست نیکو
و مے آید بگو این راز بر جو

ز داخل سعد این هم گفته شاید
که آید بامراد این نکته زاید

اگر خارج برآید صاف برگو
نه زن کردن نه غائب راست نیکو

اگر ثابت میانه حال باشد
ز زن در غائب این در فال باشد

ز منقلب است هر ساعت دگرگون
کسی گر زن بجان آید ز دل خون

بهفتم سعد شکلے گر نشیند
ز دشمن رنج و زحمت هم نه بیند

بهفتم عتبة الداخل نشیند
کی مقصود را از وے به چیند

دربیان حکم خانهٔ هشتم

سوال از خوف گر باشد به بیند
بهشتم خانه آن شکلے نشیند

دربیان حکم خانهٔ سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم

بدان ای دوست این سعی تو از جان سوال عالم از دو چیز می دان
یکی آمدن دوم شدن هست شنو این راز را گویم در بست
وصال آمدن چون یافتن مال و یا زن کردنست او را درین حال
و یا معشوق را جوید طلب دار و یا امید را گوید ز گفتار
و یا در طلب غائب بوده باشد بدینسان آمده نموده باشد
همین را اتصال آرند در فال شدن را انفصال آرند در فال
شدن را هم گرم بدان حال سفر کردن ز عزم رفتن به تمثال
وگر از قرص هم رستن درین است به شیطود از شمن دان در یقین است
اگر سائل ز کار اتصال است بدینسان گوی حاصل امثال است
دران خانه که از لبست ازان است همانجا شکل داخل گر عیان است
درین هر چارگان از زائمات است چو داخل سعد پس بر فائدات است
اگر خارج بود در خانهٔ مطلوب نگردد حاصلش این است دان خوب
اگر ثابت شود در دیر حاصل بدین طور است حکمش گوی عاقل
چو منقلب است بعضے زان بر آید بدینگونه همه او را نماید
اگر سعد است آسانی بر آید وگر نحس است دشوارے نماید
به بعضے خارج و بعضے ز داخل پس بعضے ثابت و منقلب عاقل
اگر مختلف باشد شکلهایش بر آید خانه زینسان ره نمایش
اگر شکل خانهٔ مطلب بگیرے به شکل چاردهگاه ضربش پذیرے
همه حاصل به شکل پانزده زن چو داخل هست حاصل گشت ممکن
بدینسان انفصال آور بیانے اگر خارج بودے ده نشانے

زسعدش هم بخوان از اختیار است   زنحس این هم بگو بے اختیار است

دربیان حکم خانه دهم

سوال از شغل و عمل بزرگانست   بخانه دهمے بین کار آن است
اگر داخل بغایت نیک باشد   ز خارج نیست راحت خوش بباشد
زثابت هم میانه هم حال بشر   زمنقلب انقلاب افتد به بهتر
به نیکے سعدها را بشمرد وان   بدی از نحس مے آید چنین خوان

دربیان حکم خانه یازدهم

سوالش گر امید از دوستانست   بخانه یازدهمش بین که آن است
چو داخل باشد امیدش برآید   زخارج آن امیدش برنیاید
زثابت در توقف افتد آن کار   زمنقلب است بعضے را نمودار
زسعدش نیک و نحسش را بدان بد   به نیکو نه شمردن هست در کد

دربیان حکم خانه دوازدهم

سوالش گر ز دشمن باشد ای دوست   بخانه دوازدهمش بین که نیکو است
اگر خارج بود در دوازدهمش   ز دشمن نیست زحمت کن تو دهش
اگر داخل بود حذر است نیکو   زثابت دشمنی پنهانست برگو
زمنقلب است هر لحظه دگرگون   ز دشمن حال او پرسان جگرخون
اگر سعد است باکے نیست بهر غم   نخواهد داشت دشمن دشمنیش
اگر نحس است حذر از وی کن ای دوست   که رنجاندترا آخر نه نیکو است
سوال از چارپایان گر نماید   درانیجا هم به هفتم داخل آید
بدست آیند او را چارپایان   نکوتر دان و باقی بد دران خوان
ز داخل هم خریدن شد نیکوتر   زخارج گرفته و شد هست بهتر

حوادث ارضے اورا نگارند
حوادث آسمانی ز دست در کار
هم از طبقات انسان است صراف
ز صورتها میانه قد شمارند
صحیح و نیک خلقت در بیان است

فراخی نعمت است این هوش دارند
گر آید قوس و شرح آن را تو پندار
ویا سکاک اهل قلم زاد و صاف
ز گندم گون و کم ریشش نگارند
چنین آثارها زو در عیان است

خاصیت قبض الخارج

ز قبض الخارج آرم یاد با تو
عناصر آتش و آب است روبه
طعامش تلخ شور اندر بیان است
ز الوان نیز هم سرخ و سیاه است
بنا جلد است تیره ار معلوم
مواضع آسیا سنگ است و اسے
ز حیوانات وحشی است هم دله
حوادث ارضے او بر نگارند
حوادث آسمانے ز دست پیدا
هم از طبقات انسان مے نگارند
ز صورتهاے ناقص عضو دانند
ز مویش مائل سرخ است اندیش

نحس است و مذکر خارج است او
ذنب کوکب هم از روز سه شنبه
به پنجم پانزده عددش عیانست
ز امراض است خون حالش تباه است
جا آتش شروع مے باید شمردن
نباتات خودروز هر خواسے
ز خدام است باطل گوے پندار
و زوز و باد بیمارے شمارند
که تاریکی غبار آید هویدا
گدا فراش و سگبان مے شمارند
و هم بے عقل و کونه و لنگ خوانند
و ریشش کم بود هم چشم چون میش

خاصیت جماعت

جماعت را بیان آرم با و را ق
بود ثابت عناصر بسته دارد

مونث ممتزج خوانند مشتاق
کواکب لو عطارد مے شمارد

اگر کارے انفصال آید حصولش ... چنین در حکم کردن دان وصولش

خاصیت اشکال شانزده گانه رمل خاصیت لحیان

چون لحیان سعد خارج مے نماید ... ز عنصر آتشے برگفته شاید

دگر ز کوکب او مشتری هست ... ز روز پنجشنبه دان تو در لبست

ز اطعمه طعامهاے گلوگیر ... عدد سوم بدوم هست تحریر

ز الوان زرد رنگ است این بدانی ... ز امراض است صفرا نیز خوانے

ز اجساد است نسبت سدنے دان ... جهات از شرق دارد نیز برخوان

مواضع مسجد و جاے عبادت ... نباتات است بوے خوش زعادت

ز حیوانات آهو بر نگارند ... ز طیورات طاوسش شمارند

ز خدام است بنده صادق الطوار ... حوادث لرصی رو اینے کار

سماوی حادثات ازوے عبارت ... دگر گرباهم ازوے در شمار است

هم از طبقات انسان هست سادات ... ویا از اهل درس و یا ز نقبا است

ز صورت ها که از بالا دراز است ... سرش کوچک و گندم گونه ساز است

خاصیت قبض الداخل

ز قبض الداخل آرم هم بیاے ... سوئت سعد داخل زو نشانے

ز عنصر باد و خاکش هست پیوست ... ز کوکب خور ز روز یکشنبه اش هست

ز اطعماش هست شیرینها هم گلوگیر ... عدد در پانزده صد لبت و هشت گیر

ز الوان زرد چرکین است میدان ... ز امراض است سودا خوب برخوان

ز اجساد است کانی هم جهاتش ... جنوب آید شمر این در صفاتش

مواضع هست دار الضرب بازار ... نباتش بوی خوش خودروے در کار

ز حیوانات انجان آنس گیرد ... ز خدام است صادق گو پذیرد

زعلامے سرایم داستانے | کہ نحس است و مذکر در بیانے
چو منقلب است عنصر آتش و خاک | نحوستش شنبہ آمد خوان تو بے باک
زکوکب زحل طعامش ترش دانند | ز امراض ست آماسے کہ خوانند
ز اجساد است کانی در تنفس دوست | جہات او جنوب آمد کہ نیکو است
مواضع او طویلہ پایگاہ است | بہ نیسان جاے او گفتن تباہ است
نبات است ہرچہ مغز و پوست دارد | ز حیوانات بد ورزیدہ دارد
ز خداش درست و سخت پندار | ویا دزد است این سخن کن اظہار
حوادث ارضے او قحط برخوان | ہم از بیمارے آمد تنگ تر دان
ز الوان ہم سیاہ و سرخ دانند | بہ اعداد او نحیہ پنج دانند
حوادث آسمانی گر شمارے | ز تاریکے ہوا گشتہ نگارے
ہم از طبقات انسان اینچنین است | کہ او گلکار یا قلعہ نشین است
ویا چہ کن بود دانی تو با ہوش | تو گویم اگر دارے بمن گوش
ز صورت ہا بود کوتاہ بالا | سیہ چردہ بہ سرخے دان تو مورا
شکم او جسم او از بس بزرگ است | بد انستن ترا کارے سترگ است

خاصیت انکیس

و انکیس او رمز تحریر آسان | مونث دان زحل و نحس است میدان
ز عنصر خاک دان کوکب زحل گیر | ز روزہ شنبہ است از روز پذیر
طعامش ترش در ہشتم عدد اوست | گر سی نشش خواہشش زینگونہ نیکو است
ز الوان ہم سیاہ و مطلق است او | از امراض است سوداوان تو نیکو
از اجساد است کانی ہم جہاتش | جنوب آمد شمردہ از صفاتش
مواضع او کنشت و راہبان است | ہمہ خشک از نباتش در میان است

ز روز چارشنبه نیز دانند / طعام او گلوگیر است خوانند
سعود در شانزده و صد سی و شش هست / ز الوان ست زنگار رنگ در بست
امراض است گویا رنج بسیار / ز اجساد ست کانی نیز هوشدار
جهات او جنوبی هست میدان / مواضع اوست صحرا هم بیابان
حبوبات زغله از نباتات / ز حیوانات گاو استی قوی ذات
ز خدام است خونریزش بدانی / ز امراض است خون ریزی گواسی
حوادث ارضیش خونریزی دان / حوادث آسمانی ژاله بر خوان
هم از طبقات انسان شهر بند / دبیر است و ز القابش خردمند
قد و قامت و هم ریشش بزرگ است / فصیح است زبان آور سترگ است

خاصیت فرح

فرح سعد و مذکر منقلب دان / عناصر نار و باد و خاک بر خوان
ز کوکب زهره روز جمعه دارد / ز شیرین بد مزه طعامش نگارد
عدد او یک در اول خانه آید / ز الوانش هم سفید و زرد زاید
ز امراض ست فالج نیز بشنو / هم از اجسام حیوانی ست بر گو
جهات از غرب موضع جای طرب است / نبات از هر چه شاید خورد و شرب است
ز خدام از مسخره هم از سخن گوی / حوادث ارضیش فتح و ظلم جوی
سماوی حادثه از برق جستن / نشادن برق هم بایست گفتن
هم از طبقات انسان اهل طرب است / و یا رقاص و یا هم مسخره است
ز صورت ها کشیده قامت است او / هم باریک لب در دیدن است او
گشاده ابروش چشمش سیاه هست / سفید پوست هم بروی گواه است

خاصیت عقله

شمارد از خدام راست آیین
حوادث ارضے آب آمد فرا این

حوادث آسمان بارش زباران
چنین دانند از اسرار یاران

هم از طبقات انسان است نجار
چو ملاح و جولاہہ مرد سیار

ز صورت ہا ہم او بالا بلند است
سفیدی پوست رویش خود پسند است

بود پیوسته ابرو خوش طبع او
چنین آثار او دانسته برگو

خاصیت نصرة الخارج

نصرة الخارج آمد در بیان نیز
بذکر سعد خارج دان تو تلمیذ

ز عنصر آتش و باد است با هم
ز کوکب شمس مے گردد فراہم

ز روزش روز یکشنبه تو میدان
طعامش نیز شیرین است بر خوان

هم خانه عدد او چہل و پنج است
ز نادانستنش بسیار رنج است

ز الوان سرخ و زرد آمد بیانے
ز مرضش سوخته خوانش بخوانے

ز اجساد است کان از معدن آرند
جهاتش شرق می باشد شمارند

مواضع اوست قصرے یا زایوان
چنین داده مکانش اوستادان

نباتش یا ہلیله زنجبیل است
ز حیوانات خرگوشش دلیل است

و خدام از شمارے گویم آخر
که شکر و نیکو ہست و بهتر

حوادث ارضے او جو رباد است
حوادث آسمانے دود باد است

هم از طبقات انسان چون سلاطین
چو حکام اغنیا شکر ستش بین

ز صورت ہا بود باریک بینے
کشاده ابرو و خوش قد گزینے

سیه چشم است و گونه زرد ای دوست
بدینسان وصف این دانی که نیکوست

خاصیت نصرة الداخل

نصرة الداخل آمد در بیان زود
مونث سعد داخل زوست مقصود

زحیوانات خوک و او خر ب گر | بیان آرند از گیرے تو از بر
زخدام است باطل کوی بسیار | چنین آرند احوالش به در کار
حولوث از طیفش گرد و غبار است | سماوی حادثه زالشمار است
سیه صورت بود کوتاه بالا | بزشت روے او خاطر میالا
بود معیوب یا لنگ است پندار | چنین تفصیل او با خود نگهدار

خاصیت حمره

بیان حمره اکنون مے شمارم | بذکر نحس ثابت یاد دارم
زعنصر باد و کوکب اوست بهرام | زسه شنبه روز و طعامش تیز انجام
عدد در هفتم او را نسبت و هشت است | از الوان لیس مطلق دان که نسبت است
از امراض است چون حیوان و جساد | جهات غرب جو دارم فرا یاد
مواضع اوست ز آتش گاه میدان | نباتش چون بقسم عناب میخوان
زحیوانات زود آرم فرا یاد | هم از طبقات انسان است جلاد
هم از قصاب او آهن گر است او | زصورت اصفر او ازرق چشم است او
میانه قد و باریک است گردن | و با بینی بلند آمد شمردن

خاصیت بیاض

بیاض آمد مونث ثابت و سعد | زعنصر آب و از کوکب قمر داد
دوشنبه روز طعامش هست پر سوز | عدد او ده بود در چار تا روز
از الوان هم سفید و سبز دارد | از امراض است بلغم مے نگارد
از اجسادش نباتے بے شمارند | جهات او شمالے یاد دارند
زموضع او محل آب روان است | نباتش سبزه خوردن در بیان است
زحیوان هم زحیوانات آبی | چو ماهی همچنان دانے شتابی

مواضع جاے ناخوش یا بیابان
چنین باشد مرو انجا شتابان

نباتش دارو ے خشک ست خوانی
زحیوانات سگ دیوانه وانی

زخه ام ست باطل گوے سکار
چنین ست آنکه گویم باظهار

حوادث ارضے اوسختے باد
سماوے حادثات اکنون کنم یاد

که گرما ہست تاریکے ہوا ہم
چنین آرند حکما زو فراہم

ہم از طبقات انسان برشمارم
که سگبانان یوزبان باشد نگارم

دگر ہم زاہل زندان ہست میدان
وبا خائن بود پیوسته برخوان

زصورت ہا که بالابش درازست
که ترکیبش ضعیف آمد زراز ست

دگر رنگش بود اصفر بدانے
زچشم او چنین رنگ ست خوانی

دہن دارد فراخ از دیده گردد
نشان پرروش به پسندیده گردد

خاصیت لقی الخد

زلقی الخد تمنایم حبت و جوزرا
موثث منقلب نحس آرا ورا

زعنصر آتش آب و خاک آرند
ترکیبش ہاش بہرامش شمارند

۳ سه شنبه روز او را مے کند یاد
طعام اوست شیرین گفت زاوستاد

عدد صد پنج ۱۰۵ او در چارده ۱۴ داد
دوالوان ہم کبودش مے کند یاد

زا جسا اوست حیوانے شمارم
بد پنہان خاطرت را شاد دارم

جہات او شمال اندر حساب ست
مواضع او خراب ست و خراب ست

نباتش لسته او چون گردگان ست
زحیوان گوسفند اندر بیان ست

زخداست عیار ار بدانے
چنین تحریر شد واصف بخوانی

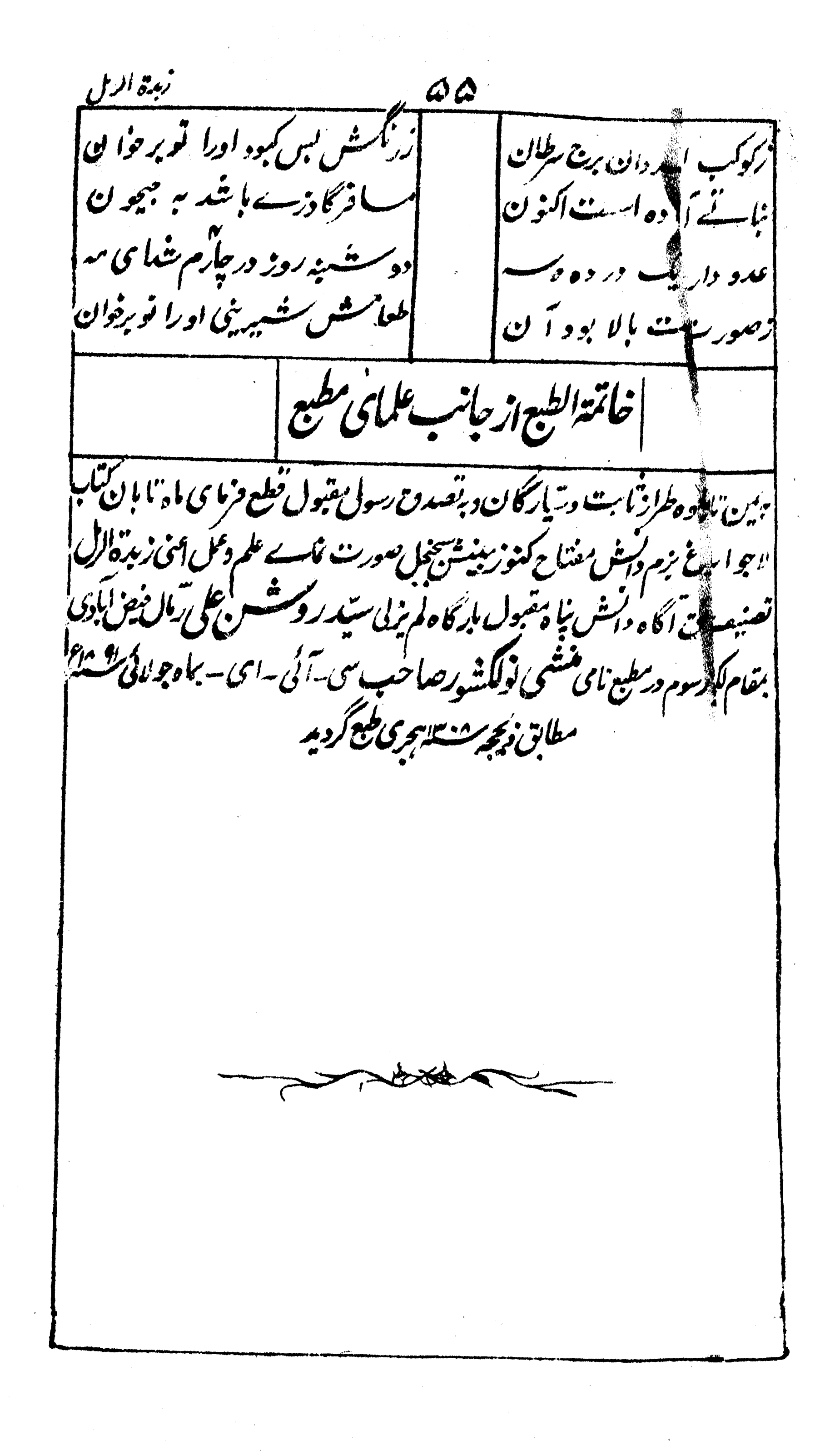
حوادث ارضے اورا مگو ہیم
که با ستد ترس در مردم بیچه ہم

سماوی حادثاتش باد و گرماست
شود مردم پریشان زد ہویداست

ز عنصر آب و خاک او را مدام است　　ز کوکب مشتری او را بکام است
ز روزش پنجشنبه آورم یاد　　بسا نیک است و راحت زوست بنیاد
طعام او گلوگیر است و شیرین　　بده دو خانه عددش بهتر ست این
که یعنی هشت و هفتاد است ز اعداد　　بده دو خانه استادم نشان داد
ز الوان شد سفید این نیک دانی　　رطوبت را هم از امراض خوانی
بنای گشت از اجساد بشنو　　جهاتش را شمالی هم تو برگو
مواضع آستانه می شمارند　　نباتش بوی خوش دار و نگارند
ز حیوانات او باشد دواب ست　　چو حشرات دگر هم انتخاب ست
و خدام است صالح نیز دیندار　　حوادث ارضی لوا سینے زار
حوادث آسمانی هست باران　　ز انسان است تجار اغنیا خوان
دوا چون پیشه قصاب دارد　　صفاتش را بدین گونه نگارد
ز صورتهای نیکو سیرتش دان　　و خوش خلق است بس خرم و شادان
کشیده ابروی او خوش نماست　　بگندم گون نیکش خوانی که شاه ست
ببالای دراز و گرد ریش است　　چنان دانی که گویا خود پیش است

خاصیت عتبة الخارج

بیان عتبة الخارج نگارد　　ز عنصر آتش و باد آب دارد
مذکر نحس خارج هم شمرده　　ز شنبه روز شش یاد برده
ز کوکب راس را کردند دمساز　　طعامش تیز و تلخ آمد بیند از
ز خانه سیزده عددش بگویند　　که بست و یک عدد او را بجویند
از الوان شد سیه امراض گویم　　که خون صفرا بود با هم بجویم
نباتش شلغم سعدی نیز　　جهاتش خرق میدان هم تو ملیست



ز کوکب [illegible] دان برج سرطان نباتے [illegible] اده است اکنون عدو دار[illegible] [illegible] ز صورت [illegible]ت بالا بود آن		ز رنگش لبس کبود اورا تو برخوان مسافر گاه زرے باشد به جیحون دوشنبه روز در چارم شمای مه طعامش شیرینی اورا تو برخوان

خاتمة الطبع از جانب علمای مطبع

بهمین [illegible]ه طراز ثابت و سیارگان و به تصدیق رسول مقبول قطع فرمای ماه تابان کتاب لاجواب فروغ بزم دانش مفتاح کنوز بینش سنجنل صورت نمائے علم و عمل یعنی زبدة الرمل تصنیف [illegible] آگاه دانش پناه مقبول بارگاه لم یزلی سید روشن علی رمال فیض آبادی بمقام لکھنؤ سوم در مطبع نامی منشی نولکشور صاحب سی۔ آئی۔ ای۔ بماه جولائی سنه ۱۸۹۱ع مطابق ذی‌الحجه سنه ۱۳۰۸ هجری طبع گردید

هم از طبقات انسان فاسق آمد — معلم امردان هم گفته شاید
ز صورت ها بود ساده رخ او هست — سفیدی پوست ازرق چشم هم او
بود گردن سطبر او را چنین دان — بدارد سرخ مو هم سفله برخوان

خاصیت عتبة الداخل

عتبه الداخل آرم یاد با تو — مونث سعد داخل هست بر گو
ز عنصر باد و آب خاک گبند — ز کوکب زهره او را در پذیرند
ز روز جمعه روزش می نگارند — طعامش خوب و شیرین می شمارند
عدد در سومش شش بر نهاده — از الوان هم سفید آمد زیاده
از امراض است صفرا بلغم یک جا — ز اجساد است حیوانی هویدا
جهانش عرب موضع عیش گاه است — نبات از میوه های خوش گواه ست
ز حیوانات دراج است بشنو — ز خدام است زشت از شحنه

خاصیت اجتماع

بگویم از تو حال اجتماع را — که ثابت ممتزج دانند این را
جهانش عرب و حیوانی بود این — بیار رنج و راحت این به تمکین
که از طبقات انسانی حکیم ست — بود صاحب شعور با علیم است
گشاده دارد آن پیشانی خود — برنگ سبز هست و خرد سر شد
ز امراض است بادی مثل سودا — دوا دارد نکوای نیک دانا
عدد در یازده هم شصت و شش اند — طعامش شور با این را بدانند
ز جوزا برج کوکب دان عطارد — ز روز چارشنبه آن بدارد

خاصیت طریق

بگویم از طریق از تو نشانی — که سعد و ثابت ست او را بیانی